



شماره چهارتیرماه ۱۳۸۴

## تریبونی برای تبلیغ و ترویج ایده های مارکسیستی در جنبش دانشجویی [www.bazr84.com](http://www.bazr84.com)



### برپا کردن مبارزات آزادیخواهانه و رزمنده علیه مستبدان، بهترین راه بزرگداشت جنبش هجده تیر است. ۲

جنبش دانشجویی می تواند و باید پرچمدار مبارزه با ستم بر ملل و خلقهای ساکن ایران باشد. می تواند و باید علیه بی حقوقی و فرودستی زنان در این جامعه مردسالار مبارزه کند. می تواند و باید مبلغ فرهنگ و هنر و ارزشهای نو و افکار علمی و غیر خرافی باشد.

### جنبش دانشجویی و اعتصاب غذای اکبر گنجی ۳

گنجی هم به عنوان یک زندانی سیاسی حق دارد که برای آزادی خود تلاش کند و وکلای مورد نظر خود را داشته باشد و خانواده اش هم هر اقدامی را که لازم می دانند برای آزادی وی بکنند. گردانندگان این رژیم حق زندانی کردن هیچ کس را ندارند زیرا مسئول تمام فجایع رخ داده در این کشور، از سرکوب سیاسی و کشتار مخالفان تا فقر کشنده اکثریت مردم هستند و خودشان باید به زندان بروند. گنجی همانند هر زندانی باید از تمام حقوق فردی برخوردار باشد و حق استفاده از همه امکانات را در دفاع از خود داشته باشد. اما جنبش دانشجویی باید با دید عمیق تر و تیز بینانه تری این مسئله را با در نظر گرفتن تمام پارامترهای اجتماعی، طبقاتی، سیاسی و بین المللی بررسی کند. چرا که این موضوع حامل اهدافی به مراتب فرا تر از اعتصاب غذای یک زندانی سیاسی برای حقوق فردی است و جریاناتی می خواهند آن را به سمبلی برای جلب حمایت مردمی در جهت گشایش جبهه جدیدی با اهداف سیاسی مشخص تبدیل کنند. اهداف سیاسی شان به آزاد کردن گنجی محدود نمی شود.



### دو خط متنافر!

#### دختران دانشجو؛ انجمن های اسلامی ۵

اخیرا مطلبی از جانب دبیر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه اصفهان و علوم پزشکی آقای صولت شجاعیان در سایت های اینترنتی منتشر شده است. (۱) ایشان در این مطلب بطرز روشن نظرات خود در مورد دختران دانشجو را بیان می کند که البته می توان گفت مطلب ایشان انعکاسی از دیدگاههای انجمن های اسلامی در مورد دختران دانشجو نیز هست. به همین جهت مناسب دیدم تا از رهگذر این مطلب به بررسی نظرات این جریان در جنبش دانشجویی بپردازم. آقای صولت شجاعیان در نوشته خود تلاش دارد نشان دهد که چگونه افزایش تعداد دختران دانشجو در دانشگاهها موجب افت و رکود جنبش دانشجویی شده است.

#### نتایج انتخابات، چند یادداشت بر یک گرایش ۷

سرانجام حاکمیت با شعبده بازی هایش احمدی نژاد را از صندوق های رای بیرون کشید. این موضوع بحثهای زیادی را در بین دانشجویان برآه انداخت. بویژه آن دسته معدودی از دانشجویانی که هنوز در خواب و خیالهای دو خرداد بسر می بردند و ته دلشان برای معین غنچ می زد دچار سرگیجه سیاسی شدند. برخی از این دانشجویان که مدعی اند که مارکسیست و چپ هستند برای فرار از واقعیت به تحلیلهای من در آوردی ضد مارکسیستی چنگ زدند. این نوع تحلیلهای را می توان بیش از هر جایی در مقالات مختلف سایت دانشگاه و مردم پیدا کرد.\*

#### برای حفظ حافظه تاریخی ۹

نقدی بر تئاتر جدید بیضایی «ذکر مصایب استاد نوید ماکان و همسرش مهندس رخشید فرزین»



بابک احمدی چه میگوید و از جنبش دانشجویی چه می خواهد؟  
قسمت دوم ۱۰

ایده های اساسی مارکسیسم ۱۶

پا سخ به خوانندگان و نقد نظرات آنها ۱۳

## برپا کردن مبارزات آزادیخواهانه و رزمنده علیه مستبدان، بهترین راه بزرگداشت جنبش هجده تیر است.

تیر سال از جنبش تیر ماه ۱۳۷۸ می گذرد. آن روزها روزنامه دوم خردادی «سلام» توقیف شده بود و دانشجویان که هنوز تحقق شعار آزادی را در دوم خرداد و دولت خاتمی و مطبوعات وابسته به آن جستجو می کردند عکس العمل نشان دادند. پاسخ نیروی انتظامی و اوباش لباس شخصی، خشن و بیرحمانه بود. خوابگاه دانشجویان مورد یورش قرار گرفت. نیروهای سرکوب در حالی که شعار یا زهرا سر داده بودند، دانشجویان را از اتاقهای طبقه بالا به پایین پرتاب می کردند. همه این وحشیگری ها برای ترساندن و ساکت کردن دانشجویان بود اما نتیجه ای کاملاً متفاوت بپار آورد. از صبح فردای سرکوب، هزاران دانشجو با شعار مرگ بر استبداد، زنده باد آزادی در شهرهای مختلف به خیابان آمدند. سران جمهوری اسلامی که انتظار چنین پاسخی را نداشتند به وحشت افتادند و گیج شدند. خاتمی و موسوی لاری و حجاریان و همدستانشان کوشیدند این جنبش را بخوابانند و دانشجویان را به صحن دانشگاه برگردانند اما موفق نشدند. جنبش دانشجویی بعد از مدتها می رفت که در راه راستین خود قدم بگذارد و به رسالت تاریخی خود عمل کند. جنبش دانشجویی می رفت که شعارهای آزادیخواهانه و حق طلبانه عموم مردم را با صدای بلند در فضای جامعه فریاد کند و موجی از مبارزه جویی و امید را در بین مردم برانگیزد. در آن يك هفته پر شور، هر نوع شعاری به گوش می رسید. هر چه جناح دوم خردادی ها برای کنترل و خاموش کردن جنبش بیشتر تلاش می کردند، شکاف بین این عوامفریبان و بازوی دانشجویی شان یعنی دفتر تحکیم وحدت با بدنه جنبش دانشجویی عمیقتر می شد. حتی یار دوازدهم تیم خاتمی یعنی جریان ملی مذهبی ها هم نتوانست دانشجویان خشمگین را آرام کند. هر دانشجویی که به ضرب باتوم و زنجیر و چاقوی نیروهای سرکوب مجروح می شد، دروغ بودن «اصلاح نظام از درون» بیشتر بنمایش در می آمد. هر خبری که از جان باختن و مفقود الاثر شدن یاران دانشجو منتشر می شد، پوچ بودن تسامح و تساهل را بیشتر برملا می کرد. يك هفته شور بود و یار دبستانی من بود و قدرت نمایی دانشجویان و به مصاف طلبیدن مستبدان. يك هفته سردرگمی حاکمان بود و هراس و توطئه چینی کل حکومتیان علیه جنبش دانشجویی. مبارزه گسترده ای که از هجدهم تیر ماه ۱۳۷۸ بر پا شده بود با حمله نیروهای انتظامی به اجتماعات دانشجویی و دستگیری هزاران فعال دانشجو و مردم پشتیبان آنان سرکوب شد. این سرکوب با توافق و سکوت جناح خاتمی عملی شد. اما در نتیجه همین هفت روز مبارزه و سرکوب بعد از آن، دوران رسوایی و شکست دوم خرداد فرارسید.

در تیر ماه امسال، جنبش دانشجویی بازی رسوای انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری را تحریم کرد. کانون مخالفت با این جریان نمایشی و فرمایشی در کل جامعه، دانشجویان و زنان بودند. التماس های دکتر معین و همراهانش و تلاش های تا شب آخر رفسنجانی مکار هم نتوانست حرکت تحریم را بشکند. اینک بر اثر تقلبات و رسوایی های انتخابات ریاست جمهوری، نارضایتی و بهت و خشم عمیقی در بین میلیونها نفر شکل گرفته است. آنان که بطور فعال به تحریم انتخابات دست زدند و علیه این بازی و بازیگرانش شجاعانه تبلیغ کردند در نگاه مردم هشیار و معترض جایگاه سیاسی ویژه ای یافته اند، حتی اگر مردم این را به زبان نیاورند و حتی اگر تحریمگران، خود به این مساله پی نبرده باشند. اینک جامعه انتظار دارد که جنبش دانشجویی نقش سیاسی پیشرو خود را در وقایع و تحولات آتی بازی کند. شعارهای مهم سیاسی را به میان مردم ببرد. در روزهای مبارزه در خیابان حاضر باشد و به چاردیواری دانشگاه محدود نشود. نشریات دانشجویی باید آینه رنج های مردم و بویژه طبقات و قشرهای زیرین جامعه، و فریاد همبستگی و اتحاد مبارزاتی آنان باشد. جنبش دانشجویی باید نقاب از چهره عوامفریبان رنگارنگ که پناهی از درون حکومت سر بلند می کنند بردارد و هدفشان که بقای استبداد و تحکیم بنای استثمار است را آشکار کند. جنبش دانشجویی باید توهماتی که در جامعه نسبت به وعده ها و نقشه های نیروهای امپریالیستی و مشخصا آمریکا پراکنده شده را پاک کند و این واقعیت را به مردم نشان دهد که رئیس همه استثمارگران و سرکوبگران و عوامفریبان در سراسر دنیا، همین امپریالیستها هستند و از آنها نباید انتظار آزادی و رفاه و خوشبختی داشت. جنبش دانشجویی می تواند و باید پرچمدار مبارزه با ستم بر ملل و خلقهای ساکن ایران باشد. می تواند و باید علیه بی حقوقی و فرودستی زنان در این جامعه مردسالار مبارزه کند. می تواند و باید مبلغ فرهنگ و هنر و ارزشهای نو و افکار علمی و غیر خرافی باشد. آیا دختران و پسران چپ دانشجو شك دارند که پرچم این شعارها و مبارزات را فقط آنان می توانند بر پا دارند؟ آیا شك دارند که فقط آنان می توانند بخش بیشتری از دانشجویان آزادیخواه را به گرد این ارزشها و خواسته های مترقی و پیشرو متحد کنند؟ آیا حاضریم بار مسئولیتی که به عنوان روشنفکر چپ مبارز بر دوش داریم را بپذیریم و جلو برویم؟ این پرسشی است که در هر فرصت و مناسبت مبارزاتی در برابر ما خودنمایی می کند. سالگرد مبارزات هجدهم تیر هم یکی از این مناسبت هاست. بیابید کاری کنیم که بزرگداشت هجدهم تیر نه فقط يك بزرگداشت که صحنه عمل برای پاسخجویی به مسئولیتیمان باشد.

شش سال از جنبش تیر ماه ۱۳۷۸ می گذرد. آن روزها روزنامه دوم خردادی «سلام» توقیف شده بود و دانشجویان که هنوز تحقق شعار آزادی را در دوم خرداد و دولت خاتمی و مطبوعات وابسته به آن جستجو می کردند عکس العمل نشان دادند. پاسخ نیروی انتظامی و اوباش لباس شخصی، خشن و بیرحمانه بود. خوابگاه دانشجویان مورد یورش قرار گرفت. نیروهای سرکوب در حالی که شعار یا زهرا سر داده بودند، دانشجویان را از اتاقهای طبقه بالا به پایین پرتاب می کردند. همه این وحشیگری ها برای ترساندن و ساکت کردن دانشجویان بود اما نتیجه ای کاملاً متفاوت بپار آورد. از صبح فردای سرکوب، هزاران دانشجو با شعار مرگ بر استبداد، زنده باد آزادی در شهرهای مختلف به خیابان آمدند. سران جمهوری اسلامی که انتظار چنین پاسخی را نداشتند به وحشت افتادند و گیج شدند. خاتمی و موسوی لاری و حجاریان و همدستانشان کوشیدند این جنبش را بخوابانند و دانشجویان را به صحن دانشگاه برگردانند اما موفق نشدند. جنبش دانشجویی بعد از مدتها می رفت که در راه راستین خود قدم بگذارد و به رسالت تاریخی خود عمل کند. جنبش دانشجویی می رفت که شعارهای آزادیخواهانه و حق طلبانه عموم مردم را با صدای بلند در فضای جامعه فریاد کند و موجی از مبارزه جویی و امید را در بین مردم برانگیزد. در آن يك هفته پر شور، هر نوع شعاری به گوش می رسید. هر چه جناح دوم خردادی ها برای کنترل و خاموش کردن جنبش بیشتر تلاش می کردند، شکاف بین این عوامفریبان و بازوی دانشجویی شان یعنی دفتر تحکیم وحدت با بدنه جنبش دانشجویی عمیقتر می شد. حتی یار دوازدهم تیم خاتمی یعنی جریان ملی مذهبی ها هم نتوانست دانشجویان خشمگین را آرام کند. هر دانشجویی که به ضرب باتوم و زنجیر و چاقوی نیروهای سرکوب مجروح می شد، دروغ بودن «اصلاح نظام از درون» بیشتر بنمایش در می آمد. هر خبری که از جان باختن و مفقود الاثر شدن یاران دانشجو منتشر می شد، پوچ بودن تسامح و تساهل را بیشتر برملا می کرد. يك هفته شور بود و یار دبستانی من بود و قدرت نمایی دانشجویان و به مصاف طلبیدن مستبدان. يك هفته سردرگمی حاکمان بود و هراس و توطئه چینی کل حکومتیان علیه جنبش دانشجویی. مبارزه گسترده ای که از هجدهم تیر ماه ۱۳۷۸ بر پا شده بود با حمله نیروهای انتظامی به اجتماعات دانشجویی و دستگیری هزاران فعال دانشجو و مردم پشتیبان آنان سرکوب شد. این سرکوب با توافق و سکوت جناح خاتمی عملی شد. اما در نتیجه همین هفت روز مبارزه و سرکوب بعد از آن، دوران رسوایی و شکست دوم خرداد فرارسید.

در شش سالگی که از مبارزات ۱۸ تیر می گذرد جامعه ایران فراز و نشیب های بسیاری را از گذرانده است. جنبش دانشجویی نیز تغییرات بسیار کرده است. همین جنبش بود که جرقه مبارزات شبانه خرداد ماه ۱۳۸۲ را زد و نقش مهمی در کشاندن قشرهای مختلف مردم به مبارزات رزمنده ضدحکومتی بازی کرد. آنهمه دستگیری، شکنجه، آدم ربایی، اخراج و محرومیت، کارساز نیفتاد و دانشگاه بار دیگر به سنگر مستحکمی برای مبارزه آزادیخواهانه مردم تبدیل شد. فرو ریختن توهمات دوم خردادی و موج دستگیری ها برای دوره ای کوتاه رکود و سکونی نسبی جنبش دانشجویی را به دنبال آورد. ولی این سکون، نشانه تامل کردن و اندیشیدن يك جنبش پویا برای جستجوی راه های نوین و متفاوت بود. جدیت و ادامه دار بودن مبارزه، بیشتر از قبل فهمیده شد. در دوره بعد از هجدهم تیر، شرکت کنندگان در تجمعات اعتراضی دانشجویی کمتر شدند اما عمق و کیفیت مبارزات بیشتر شد. دانشجویانی که در ۱۸

جمهوری اسلامی پیش کشیدند و طراحی کردند. جوهر طرح دوم خرداد آن بود که حزبی یا جریانی در چارچوب نظام جمهوری اسلامی راه بیندازند که ظاهرش این باشد که مخالف وضع موجود و مخالف رژیم است تا اینکه مرجع شکایات مردم شود و مردم دست به عمل مستقل سیاسی برای رسیدن به حقتشان نزنند. یعنی در واقع کاری کردند که در دعوی میان مردم و رژیم، داور از "خودی‌های" جمهوری اسلامی باشد و مردم از خودش به خودش شکایت ببرند. "خودی‌ها" بشوند داور در رابطه با شکایات "غیر خودی" ها. این کلکی بود که با طرح دوم خرداد به مردم زدند و گنجی یکی از طراحان و مجریان آن بود.

آقای گنجی و همفکرانش (که عمدتاً حول محفل کیان گرد آمده بودند) پس از پایان جنگ ایران و عراق از سهم‌شان در قدرت کاسته شد، علی‌رغم اینکه آنان خدمات تعیین‌کننده سیاسی، امنیتی و اطلاعاتی و نظامی در طی سالهای قبل در جهت تثبیت رژیم انجام داده بودند. گنجی خود یکی از اعضا نهاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود. او به همان اندازه که در قدرت سهیم بوده است در جنایت‌هایش هم دخیل است. به زندان افتادن وی ربطی به دفاع وی از منافع مردم ندارد. گنجی زندانی سیاسی است اما نه از آن دسته زندانیان سیاسی که بخاطر تحقق آمال و آرزوهای مردم در زندان بسر می‌برند.

در طول تاریخ ایران به کرات مشاهده شده است که نظام‌های خودکامه و دیکتاتورخدمت‌گزاران خود را قربانی کرده‌اند. با مراجعه به تاریخ، نمونه‌های زیادی را می‌توانیم پیدا کنیم، رضا شاه از ترس اینکه تیمور تاش مسندش را به چنگ آورد او را زندانی کرد و در نهایت به قتل رساند، در حالی که تیمور تاش در راه استحکام و استقرار دیکتاتوری رضا شاه کمک شایانی کرده بود.

**جناب آقای کدیور در مصاحبه‌ای با رادیو فرانسه اشاره کردند** که اگر گنجی در اعتصاب غذا جان خود را از دست بدهد به یک بابی ساندز دیگر تبدیل خواهد شد. **نخیر آقای کدیور!** گنجی نمی‌تواند به یک بابی ساندز تبدیل شود چرا که بابی ساندز هرگز بخشی از نظام ستمگر انگلستان نبوده است. او از ابتدای امر بخشی از مبارزه ملت ایرلند علیه رژیم انگلستان بوده است ولی آقای گنجی قربانی دعوای خانوادگی جمهوری اسلامی شده است. دعوای میان "خودی‌ها" تمام رژیم‌های مستبد جهان زندانیان "خودی" دارند و این امر تازه‌ای نیست. نمونه اش رژیم حاکم در مالزی که انور ابراهیم معاون نخست‌وزیرش سال‌ها در زندان بود. او اعتصاب غذا هم کرد و ادعا کرد که می‌خواهد استبداد را در مالزی از میان بردارد ولی این کارها موجب غسل تعمید او نشد. او اخیراً پس از آزادی از زندان رهبر اپوزیسیون شد.

**البته هر انسانی احتمال دارد که خطا کند و بعدها به اشتباه خود پی‌ببرد و بخواهد در صف مردم قرار گیرد اما رفتار و برخورد آقای گنجی نشانی از این امر بر خود ندارد چرا که:**

اولاً: او از مردم ایران به خاطر سالها خدمت‌ش در مقام‌های مهم امنیتی و نظامی و سیاسی به این رژیم عذر خواهی نکرد. به اعمال خودش هم انتقادی نکرد. او نه تنها از خانواده‌های زندانیان سیاسی که در زمان مسئولیت‌هایش شکنجه و اعدام شدند پوزش نطلبیده است بلکه چند سال پیش اعلام کرد که زندانی سیاسی در اوین از زمانی اعتبار پیدا کرده است که کدیور و یاران خودش به زندان افتاده‌اند. یعنی او فقط کسانی را که در دعوای قومی و بانندی درون هیئت حاکمه به زندان افتاده‌اند زندانی سیاسی محسوب می‌کند.

**ثانیاً:** او تا کنون شرح روشنی از کارکرد امنیتی و نظامی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی نظام حاکم از روز اول و تمام افرادی که در مصدر امور بودند به مردم ارائه نداد. البته او

## جنبش دانشجویی و اعتصاب غذای اکبر گنجی

سورنا هدایت

**گنجی هم به عنوان یک زندانی سیاسی حق دارد که برای آزادی خود تلاش کند و وکلای مورد نظر خود را داشته باشد و خانواده اش هم هر اقدامی را که لازم می‌دانند برای آزادی وی بکنند. گردانندگان این رژیم حق زندانی کردن هیچ کس را ندارند زیرا مسئول تمام فجایع رخ داده در این کشور، از سرکوب سیاسی و کشتار مخالفان تا فقر کشنده اکثریت مردم هستند و خودشان باید به زندان بروند.**

گنجی همانند هر زندانی باید از تمام حقوق فردی برخوردار باشد و حق استفاده از همه امکانات را در دفاع از خود داشته باشد. **اما جنبش دانشجویی باید با دید عمیق تر و تیز بینانه تری این مسئله را با در نظر گرفتن تمام پارامترهای اجتماعی، طبقاتی، سیاسی و بین‌المللی بررسی کند.** چرا که این موضوع حامل اهدافی به مراتب فرا تر از اعتصاب غذای یک زندانی سیاسی برای حقوق فردی است و جریاناتی می‌خواهند آن را به سمبلی برای جلب حمایت مردمی در جهت گشایش جبهه جدیدی با اهداف سیاسی مشخص تبدیل کنند. **اهداف سیاسی شان به آزاد کردن گنجی محدود نمی‌شود.**

بخشی از جریان اصلاح طلب حکومت می‌خواهد جنبش جدیدی به حول اعتصاب غذای گنجی راه بیندازد. آنها می‌خواهند با استفاده از سمبل سازی‌هایی از این دست به جلب حمایت‌های مردمی و متحد کردن بعضی از جریانات خارج از حاکمیت با خود بپردازند. این بخش از رژیم که با بی‌اعتمادی و انزجار روزافزون جنبش دانشجویی و روشنفکرانی که آنها را در جریان دوم خرداد بازیچه دستشان قرار دادند، مواجه هستند و حالا به دنبال راه جدیدی برای باز آفرینی اعتماد مجدد هستند. چرا که بسیاری از مردم به جعلی بودن کلیه ادعاهای آنان پی برده‌اند و حالا آنان می‌خواهند با مظلوم‌نمایی اکبر گنجی مردم را در محضورت قرار دهند که یک بار دیگر سپاهی لشکرشان آنان شوند. آنها سعی دارند با این کار دوباره روشنفکران و دگر اندیشانی را به سوی خود باز گردانند و از این طریق آنان را به کبریت‌های بی‌خطر تبدیل کنند. آنها سعی می‌کنند جنبش‌های سیاسی و اجتماعی اصیل مردمی را به انحراف کشانده یا به حاشیه برانند. بی‌جهت نبود که این جریانات از زندانیان سیاسی چون ناصر زرافشان که اعتصاب غذا کردند حمایت فعالی نکردند و یا در مورد آنها سکوت کردند. هیچ اسمی از دانشجویانی که از زمان ۱۸ تیر در زندان دفن شده‌اند و یا زندانیان سیاسی کرد و گمنام نمی‌برند و فقط از آقای گنجی به عنوان «قهرمان دموکراسی» نام برده می‌شود. از همین رو جنبش دانشجویی باید هوشیارانه خود را از این کارزار سیاسی فریبکارانه دور نگاه دارد. چون که این هم یک خدعه و نیرنگ دیگر اصلاح طلبان است. اینان هنوز پشت پرده یک کار می‌کنند و در صحنه جور دیگر می‌نمایانند.

**جنبش دانشجویی برای اینکه به دام‌های جدید اصلاح طلبان حکومتی گرفتار نشود باید درک روشنی از نقش و جایگاه اکبر گنجی داشته باشد و معیارهای درستی را در برخورد به گنجی جلو بگذارد.**

آقای گنجی ته تنها قهرمان دموکراسی نیست بلکه خدمت‌گذار و مجری همین حکومت جمهوری اسلامی بوده است. **آقای گنجی خودش از طراحان و مغزهای متفکر اولیه دوم خرداد بود.** آقای گنجی و دوستانش طرح دوم خرداد را برای تدویم حاکمیت

دموکراسی که بر اشغال نظامی، زندان و شکنجه استوار است. دموکراسی که حاصلش تحمیل یک دار و دسته ارتجاعی دیگر به مردم است و این امر نشانه تمایل آشکار گنجی و همفکرانش در اتکا به آمریکا برای رسیدن به قدرت است. در حقیقت مانیفست گنجی یار دوازدهم (اصطلاحی در بازی فوتبال) آمریکا برای کنترل و تسلط بیشتر بر ایران می باشد. به همین دلیل است که دولت آمریکا از میان این همه زندانیان سیاسی در سراسر جهان و ایران خواهان آزادی بی قید و شرط گنجی شد. این امر از زمان جنگ سرد که آمریکا خواهان آزادی تعدادی از فعالان حقوق بشر در شوروی شده بود بی سابقه است.

بازار آزادی که گنجی وعده میدهد یعنی ادامه همان بلایی است که جمهوری اسلامی طی این سالها طبق فرامین بانک جهانی و صندوق بین المللی پول از نظر اقتصادی بر سر اکثریت مردم آورده است. یعنی خرد کردن بیشتر استخوان های مردم زحمت کش و به فقر و فلاکت کشاندن بیشتر آنان. فقر و فلاکتی که با زندان و شکنجه گاههای اوین و ابوقریب همراه است.

**گنجی با ارائه تز نظام سلطانی** دامنه تغییراتی را که در نظام دولتی ایران خواهان آن است منعکس کرده است. این تغییرات در تز نظام سلطانی او به شخص ولی فقیه خلاصه می شود. او فکر می کند که با حذف راس هرم قدرت در ایران مشکلات جامعه حل می شود. این نه یک راه حل بلکه یک مقدمه چینی برای فریبی دیگر است، یک اقدام برای حفظ پایه های هرم قدرت جمهوری اسلامی به بهای کنار گذاشتن راس هرم است. طرفداری آشکار او از انقلابات نارنجی و مخملی بیان کننده این واقعیت است. او با تغییراتی جزئی می خواهد پایه های نظام استثمار، ظلم و ستم و سرکوب را حفظ کند.

به همین دلایل است که می گوئیم گنجی قهرمان آزادی و دموکراسی نیست.

باز هم می گوئیم که جمهوری اسلامی صلاحیت زندانی کردن او را ندارد ولی او سمبل آزادی خواهی و دموکراسی خواهی مردم ایران نیست و پرچم دار مبارزات آزادی خواهانه مردم ایران نیست. چرا که نه گذشته درخشانی دارد و نه برنامه امیدوارکننده و مثبتی برای آینده مردم دارد. نه شرط های لازم برای پیوستن به صفوف مردم را عملی کرده و نه خواهان تغییرات ساختاری و رادیکال است. او پرچم یک جبهه سیاسی با اهداف غیر مردمی و فریبنده است. او قهرمان "جنیشی" است که ربطی به منافع اکثریت مردم ایران ندارد.

اطلاعات قطره چکانی در رابطه با تاریخ خانه اشباح و عالی جنابان سرخ پوش منتشر کرد. اما به هیچ وجه با صراحت تشریح نکرده است که این نظام مخوف چگونه حقوق سیاسی اولیه مردم را از هر قشری لگد مال کرده و چگونه جناح های مختلف و افراد مختلف اعم از راستها و اصلاح طلبان همه چیز مردم و این کشور را چپاول و حیف و میل کردند.

در تاریخ معاصر جهان افرادی بوده اند که در یک رژیم ارتجاعی کار کرده اند و وقتی پی به جنایات آن بردند یا وقتی جنایات رژیم از حد تحمل این خادمان گذشت، صادقانه و با جسارت از آن بیرون آمده و با آشکار کردن حقایق امنیتی و سیاسی آن رژیم خدمات بزرگی به آگاهی و هشیاری مردم کرده اند. مثلا شخصی همچون مک نامارا (که مدت ۵ سال در دهه ۶۰ میلادی وزیر جنگ دولت آمریکا بود) که خیلی دیر و در اواخر عمرش پی به جنایت هایش برد بجای اینکه خود را قهرمان و منجی مردم و قهرمان دموکراسی خواهی و عدالت جوئی جا بزند، مصاحبه ای کرد و با صراحت اعلام کرد که خودش و همکارانش بخاطر جنایاتی که در جریان جنگ آمریکا علیه مردم ویتنام مرتکب شده اند، باید بعنوان جنایتکار جنگی محاکمه شوند.

**آیا آقای گنجی جرات و صداقت آن را دارد که همه اعمال خود در گذشته را برای مردم علنی کند یا حداقل بگوید که در محفل کیان (متشکل از برخی متفکرین وزارت اطلاعات و سران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) چه گذشته است؟** چه نقشه هایی را برای به کج راه کشاندن مبارزات مردم و جنبش دانشجویی طراحی کرده اند؟ چه سکه هایی به نام شعارهای آزادی خواهانه مردم جعل کرده اند؟

در ادعا نامه گنجی علیه خامنه ای قتل عام های زندانیان سیاسی در سالهای ۶۰ و ۶۷ جایی ندارد. او مانند هم فکران خود آگاهانه تلاش می کنند تا خاطره قربانیان کشتارهای دهه ۶۰ را از یادها بزدایند و از دادخواهی مردم نسبت به کشتارهای دهه ۶۰ و تعقیب عاملین و آمرین این فجایع ممانعت به عمل آورند. آیا نامیدن گنجی به عنوان سمبل آزادی و دموکراسی خواهی ظلم در حق کسانی نیست که در زیر شکنجه تا آخرین لحظه بر سر موضع خود ایستادگی کردند و به خاطر پا فشاری بر عقیده خود در دفاع از منافع مردم به جوخه های اعدام سپرده شدند؟

مسئله آقای گنجی فقط به گذشته و حالش خلاصه نمی شود بلکه شامل آینده ای هم است که نویدش را می دهد. گنجی در مانیفستش مدافع بازار آزاد است. او بمباران هیروشیما و ناکازاکی و اشغال ژاپن توسط آمریکا را ارمغان دموکراسی برای ژاپن دانست. در مانیفست دومش مدعی شد که آمریکا: «به دنبال گسترش دموکراسی در دیگر کشورها و خصوصا منطقه خاور میانه است.» دموکراسی که گنجی طرفدار آن است دموکراسی ابوقریبی است (همان نوع «دموکراسی» شکنجه ای که در عراق برقرار کردند).

## خطاب به اذهان عمومی و کلیه رسانه های ارتباط جمعی:

بدین وسیله نشریه دانشجویی بذر امضا فراخوان شرکت در گردهمایی روز سه شنبه بیست و یک تیرماه ۱۳۸۴ دفاع از اکبر گنجی را تکذیب و آن را جعلی، عملی بی شرمانه و غیر مسئولانه در حوزه فعالیت های سیاسی قلمداد می کند. ما شناخت دقیقی از ماهیت کسانی که به این کار مبادرت کرده اند، نداریم اما این کار یک نیرنگ و دسیسه ای است برای مخدوش کردن صف بندی های سیاسی میان دوستان و دشمنان مردم و میان چپهای آزادی خواه با سازشکاران معلوم الحال. آنان با اینکار می خواهند اذهان عمومی را نسبت به اعتبار نشریه بذر مغشوش کنند.

نشریه دانشجویی بذر

۱۹ تیرماه ۱۳۸۴

## دو خط متنافر!

### دختران دانشجو؛ انجمن های اسلامی

رویا سرکش



اخیرا مطلبی از جانب دبیر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه اصفهان و علوم پزشکی آقای صولت شجاعیان در سایت های اینترنتی منتشر شده است. (۱) ایشان در این مطلب بطرزی روشن نظرات خود در مورد دختران دانشجو را بیان می کند که البته می توان گفت مطلب ایشان انعکاسی از دیدگاههای انجمن های اسلامی در مورد دختران دانشجو نیز هست. به همین جهت مناسب دیدم تا از رهگذر این مطلب به بررسی نظرات این جریان در جنبش دانشجویی بپردازم.

آقای صولت شجاعیان در نوشته خود تلاش دارد نشان دهد که چگونه افزایش تعداد دختران دانشجو در دانشگاهها موجب افت و رکود جنبش دانشجویی شده است. ایشان در ابتدای مطلب خود می نویسد: «اکثریت اعضای تشکل های سیاسی دانشگاه را هنوز دانشجویان پسر تشکیل می دهند.» و برای اثبات این مطلب می گوید: «برای مثال در آخرین اردوی سالیانه فراگیرترین تشکل سیاسی دانشجویان که چند ماه پیش برگزار گردید، تعداد دانشجویان پسر

عضو اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان دانشگاههای سراسر کشور تقریباً سه برابر تعداد دختر عضو این اتحادیه بود.»

اولاً اگر تعداد دانشجویان پسر انجمن های اسلامی دانشجویان سه برابر اعضا دختر این تشکیلات است این آمار بهیچوجه ربطی به دیگر تشکل های سیاسی دانشجویان ندارد. البته بعدتر در اینمورد خواهم گفت. بعلاوه بر سر اینکه اصولاً به شرکت دختران در انجمن اسلامی ها به این تعداد گفته شده هم باید شک کرد.

ثانیاً ادعای اینکه دفتر تحکیم وحدت فراگیرترین تشکل سیاسی دانشجویی است، یا ناشی از خود بزرگ بینی یا تلاش برای با سلیبی سرخ نگه داشتن صورت است. در دورانی که هر حرکت دانشجویی مستقل توسط انجمن های اسلامی کنترل و سرکوب می شد، در زمانی که دفتر تحکیم بعنوان تنها تشکل دانشجویی در دانشگاهها عرض اندام می کرد و هیچ حرکت دانشجویی مستقلی نمی توانست علنی باشد، در موقعی که این انجمن های اسلامی دانشجویی بر موج دو خرداد سوار شدند و خود را قهرمان دمکراسی و اصلاحات وانمود کردند، حتی در آن روزها چنین ادعایی که دفتر تحکیم فراگیرترین تشکل دانشجویی است، قلابی بود. چه برسد حالا که با شکست دوم خردادی ها تشکلت رسوایی این تشکل دانشجویی بعنوان تشکلی وابسته به نظام از بام افتاد. این روزها چنین ادعایی واقعا نیاز به وقاحت و گستاخی دارد. که البته آقایان دفتر تحکیم در اینمورد کم نمی آورند!

باری، آقای صولت شجاعیان دلخور از عدم استقبال دختران دانشجو از تشکیلات دفتر تحکیم به بررسی «تاثیر ازدیاد دانشجویان دختر دانشگاهها بر اوضاع جامعه و هم چنین رفتارهای سیاسی - اجتماعی دانشجویان یا جنبش دانشجویی است.» می

پردازد و این تاثیر را در سه زمینه ارزیابی می کند که به هر یک می پردازم.

#### ۱- اقتصادی

ایشان در این بخش می گویند که دولت برای آموزش دانشگاهها هزینه صرف می کند که بعداً از توانمندی های دانشجویان فارغ التحصیل استفاده کند و «به خاطر مسائل و مشکلات فرهنگی - جنسیتی از مهارت های دانشجویان دختر به هنگام فارغ التحصیلی کمتر استفاده مفید میشود.» چون دختران فارغ التحصیل «بلحاظ جنسیتی باید اوقات زیادی را به امورات مربوط به نقش مادری، اختصاص دهند. که اینها مجموعاً باعث عدم بهره وری مفید از فارغ التحصیلان دختر یا زن شده و به زیان دولت خواهد بود.»

اولاً، علت اینکه دختران فارغ التحصیل جذب بازار کار نمی شوند نظام مردسالارانه ای است که در همه حیظه ها تبعیض جنسیتی علیه زنان اعمال می کند. و اتفاقاً سود این نظام بر اساس اسارت و خانه نشینی زنان تامین می شود. برای این نظام مفید است که سیاست تبعیض جنسیتی را در زمینه اشتغال زنان اعمال کند. برای این نظام مفید است که فارغ التحصیلان زن بعنوان ذخیره نیروی کار، بیکار باشند و هر موقع هم نیاز داشتند آنها را با حداقل حقوق استخدام کنند. البته برای این نظام مفید است که دختران اصلاً پایشان به مدارج بالا نرسد چون هر درجه از آگاهی و پیشرفت زنان موجب سست شدن پایه های نظام است که از قیل اعمال فرودستی زنان اموراتش می گذرد. یکی از ابزارهای مقابله زنان علیه این نابرابری ها، تحقیر و فرودستی رفتن به دانشگاه است. دختران با

اولا همین الان هم که پسران با سطح تحصیلات بالا بیشتر از دختران با همان سطح تحصیلات است ما با بحران ازدواج روبرو هستیم و درصد طلاق مویید این نظر است تازه آن هم در شرایطی که زنان از حق طلاق برخوردار نیستند. بدون شک اگر زنان در زمینه طلاق از حقوق برابر با مردان برخوردار بودند درصد طلاق بسیار بالاتر از این می بود. البته این مسئله به نظر من نه نشانه بحران که نشانه رشد زنان است که حاضر نیستند به مناسبات نابرابر و ستمگرانه در خانه تن بدهند و حاضر نیستند نصیحت مادر و مادر بزرگها را که می گفتند باید بسوزیم و بسازیم گوش دهند. یا با فرهنگی سازش کنند که به زنان می گوید با لباس سفید به خانه شوهر بروید و با کفن سفید بیرون بیایید!

اما لب کلام آقای شجاعیان این است که وقتی در خانواده زنان باسوادتر از مردان باشند برای مردان ستم کردن مشکل می شود و خانواده دچار بحران می شود!! این درست است هرچقدر زنان آگاهتر باشند که البته تحصیلات به رشد آگاهی زنان و هر انسانی کمک می کند کمتر حاضرند به نقش فرودست و تابع مرد در خانواده تن دهند.

اما اساس مشکل در نظام و فرهنگ مردسالار است نه در تحصیلات زنان. بنابراین آقای شجاعیان بهتر است شیپور را از طرف درست بطرف دهانتان بگیرید: علت بحران ازدواج نظام بشدت مرد سالارانه ای است که با همه ابزار موقعیت فرودستی زنان را تضمین کرده و به مردان این امتیاز را می دهد که در خانه ستمگر باشند!

### ۳ - سیاسی

و اما مهمترین دلخوری آقای شجاعیان این است که «مهمترین آسیب درصد بالای دانشجویان دختر دانشگاهها در زمینه سیاسی بروز کرده، بگونه ای که تاثیرات آن از هم اکنون قابل مشاهده است.» و در ادامه همین مطلب می گوید: «دانشجویان دختر به لحاظ روان شناختی واجد ویژگیها و رفتارهایی هستند که کمتر حاضر به درگیر نمودن خود با مسائل سیاسی بوده و اغلب از چنین اموری دوری می گزینند.» و البته همانگونه که در آغاز مطلبش می گوید در نگاه ایشان شرکت در فعالیت سیاسی یعنی شرکت در فعالیت های انجمن های اسلامی است.

خوشبختانه وقایع چند سال اخیر و شرکت چشمگیر زنان در مبارزات دانشجویی خلاف تر «روان شناختی» آقای شجاعیان را نشان داده است. پس از ۱۸ تیر ۷۸ ما شاهد حضور دختران دانشجو در بسیاری اعتراضات دانشجویی بوده ایم. تقریبا تمامی گزارشات این دوره حاکی از شرکت گسترده زنان در مبارزات دانشجویی بود. در مبارزات ۱۸ تیر ۷۸ بسیاری از دستگیرشدگان و زخمی ها دختران بودند. هنوز تصاویر زنان در مبارزات ۱۶ آذر ۸۱ زینت بخش بسیاری نشریات است. در نبردهای شبانه جنبش دانشجویی در خرداد ماه سال ۸۲ زنان و دختران جوان گام های جسورانه دیگری برداشتند. در تظاهرات های دانشجویی برخی شهرها در محل درگیری با نیروهای سرکوبگر عمدتا زنان و دختران جوان دیده می شدند. در چندین شهر طی این مبارزات دختران روسری خود را برداشته و به آتش کشیدند. و بالاخره همین ماه پیش شاهد مبارزات پرشور دختران دانشجو در تظاهرات ۲۲ خرداد امسال بودیم. گزارشات بسیاری حاکی از این بود که اغلب شرکت کنندگان در



هزار امید و آرزو برای اینکه نشان دهند بر خلاف فرهنگ حاکم زنان از همان توانایی و قابلیت مردان برخوردارند، تلاش می کنند سدهای سنگی که بر سر ورود زنان به جامعه هست را کنار بزنند و به دانشگاه بروند. علیرغم همه تبعیضات جنسیتی که حتی در انتخاب رشته های دانشگاهی اعمال می شود و سایر محدودیتهای سنتی و خانوداگی که موجود است.

ثانیا، بسیاری از پسران فارغ التحصیل هم آینده شغلی ندارند. اقتصاد ورشکسته و بیمار محصولش بیکاری بیست درصدی نیروی کار جامعه است که بسیاری از آنان پسران فارغ التحصیل نیز هستند که اغلب اوقات ناچارند با حقوق زیر خط فقر زندگی کنند.

دزه ای هم به ذهن این دبیر انجمن اسلامی نمی رسد که این چه نظامی است که در آن زنان نقش اصلی شان باید خانه داری و مادری باشد. این چه نظامی است که آخر سر وظیفه زنان فارغ التحصیلش یا کتلت و خورش قورمه سیزی درست کردن برای امثال آقای شجاعیان است و یا رتق و فتق چند بچه قد و نیم قد! البته اینجا آقای شجاعیان حق دارد از خود بپرسد که برای بچه داری و کتلت درست کردن که دیگر نیازی به تحصیلات دانشگاهی نیست. آقای شجاعیان می گوید بخاطر مشکلات فرهنگی و جنسیتی زنان بعد از پایان تحصیل باید به نقش های سنتی بپردازند. من می گویم این فرهنگ که امثال من را مجبور می کند پس از این همه سال تحصیل به امید خدمت به مردم، بروم شام آقا را حاضر کنم و بچه زفت و رفت بکنم فقط به درد گورستان تاریخ می خورد. این فرهنگ که توسط نظام ضد زن محافظت و تقویت می شود مورد نفرت و انزجار ما هزاران دختر دانشجو است. ما مدتهاست داریم مبارزه می کنیم که از شر این فرهنگ و متولیان آن خلاص شویم. درحالی که آقای شجاعیان دنبال محاسبه سود و زیان دولت در رابطه با ماست، ما در حال یافتن راههایی هستیم که این مناسبات را دفن کنیم. اما امثال آقای شجاعیان نگران سود و زیان دولت برای هزینه تحصیل دانشگاهی دختران است.

چه نامی می توان بر تشکلی که رهبرش یک بار از خود نمی پرسد راستی چرا این همه دختر دانشجو باید خانه نشین شود، گذاشت جز خادم و توجیه گر نظام ضد زن حاکم!

### ۲ - اجتماعی

در این بخش سولت شجاعیان می گوید: «ادامه روند فعلی در هرم جمعیتی ورودی دانشگاهها، باعث بر هم خوردن توازن سطح تحصیلی مابین جوانان دختر و پسر گردیده و به تشدید بحران ازدواج می انجامد....» و ادامه می دهد که علت بحران این است که تعداد دختران با تحصیلات بالا بیشتر از پسران با همان سطح تحصیلات خواهد شد.

## نتایج انتخابات

### چند یادداشت بر يك گرایش

افشین کوشا

خود از هیچ گونه اعمال زور و جنایت و فریب و نیرنگ برای اهداف خود کوتاهی نمی کند. این اقلیت چگونه ممکن است به مردم حق انتخاب واقعی و مستقل بدهد. نه این سیستم به نمایندگان واقعی آزادی خواهان از طریق انتخابات اجازه ورود به قدرت را می دهد و نه هیچگاه نمایندگان واقعی طبقه کارگر و مردم که خواسته ای جز از بین رفتن ستم استثمار ندارند می توانند از این طریق به قدرت دست یابند.

(۲)

مشکل این نیست که «جامعه ایران تعیین طبقاتی ندارد» مشکل آن است که «تفکر طبقاتی معینی» مانع آن می شود که واقعیات را آنگونه که هست دید. تا زمانی که بطور عمیق و هم جانبه از تفکر دو خردادی «انتخاب میان بد و بدتر» جمع بندی نشود و کنار گذاشته نشود هر بار می توان هم خود هم مردم را به مرداب نابخردی های سیاسی کشاند. نابخردی بازی میان «بد و بدتر» که به ناگزیر به «بدتر و بدترین» سیر خواهد کرد.

این تفکر است که امروزه از دانشجویان و روشنفکران می خواهد که «با احتیاط و درایت سخن بگویند». احتیاط شان این است که «لانیسم دور از ذهن و خیال و ناکارآمد است» و درایت شان هم این است که از اصلاح طلبان شکست خورده می خواهند «اگر از امکان نقش آفرینی خود برای تشکیل جبهه واحد آگاه باشند و قدم در راه تاریخی جدیدشان بگذارند.» اینان هنوز به نوم خرداد و جریانات اصلاح طلب دل بسته اند. آنها چشم خود را بر نتایج دو خرداد بسته اند یا علاقه دارند که فراموش کنند.

«دور از ذهن بودن لانیسم» یعنی بو کشیدن اسلام از طریق پرس و پلا زدن و مانور دادن در دالانهای سه جبهه «دمکراسی خواهی» معین و «اعتدال خواهی» رفسنجانی و «عدالت خواهی» کروی. یعنی قدم گذاشتن دوباره در راه ورشکسته!

(۳)

اکثریت دانشجویان انتخابات اخیر را همراه با بیست میلیون نفر تحریم کردند. این بسیار مثبت بود. برخی گرایشات این نقطه قوت مردم را نمی بینند. آنان تمایل دارند نصفه خالی لیوان را ببینند و حکم دهند که «جامعه ایران تعیین طبقاتی ندارد». حتی زحمت این را هم به خود نمی دهند که همانگونه که از آرای ریخته شده به حساب احمدی نژاد باصطلاح «تجزیه و تحلیل طبقاتی» می کنند و از آن به عنوان آرای طبقه کارگر یاد می کنند از آرای بیست میلیون نفر تحریم کننده هم «تجزیه و تحلیل طبقاتی» کنند و بگویند این آرا بیان چه گرایش سیاسی طبقاتی درون جامعه است. واقعیت بزرگ این است که اگر آمیدی به تغییر و تحول جامعه باشد؛ تنها از طریق اتکا به این بخش می توان بدان دست یافت از همین رو باید کمک کرد که این بخش نقش فعال و مستقل خود را ایفا کند. تنها کسانی که معنای سیاست برای شان مانور دادن در تضاد میان بالائی هاست، نمی توانند این پتانسیل بالقوه رادیکال را که هر آن چون هیجده تیر ۱۳۷۸ و ۲۰ خرداد ۱۳۸۲ می تواند بالفعل شود را ببینند. پتانسیلی که بهیچوجه از کانال انتخابات فعال نخواهد شد.

انتخابات یک فرآیند سیاسی درون نظام است. دوم خردادها و دفتر تحکیم وحدت سعی کردند این را به تنها فرآیند سیاسی و فعالیت سیاسی دانشجویان تبدیل کنند. البته برای مدتی به مقدار زیادی موفق شدند. اگر چه در انتخابات اخیر برخی از تحکیم وحدتی ها تحریم کردند. اما تحریم شان باز در چارچوب نظام ماند. یعنی به معنای راه انداختن یک روند سیاسی بیرون از چارچوب نظام نبود.

(۱)

سرانجام حاکمیت با شعیده بازی هایش احمدی نژاد را از صندوق های رای بیرون کشید. این موضوع بحثهای زیادی را در بین دانشجویان برآه انداخت. بویژه آن دسته معدودی از دانشجویانی که هنوز در خواب و خیالهای دو خرداد بسر می بردند و ته دلشان برای معین غنچ می زد دچار سرگیجه سیاسی شدند.

برخی از این دانشجویان که مدعی اند که مارکسیست و چپ هستند برای فرار از واقعیت به تحلیلهای من در آوردی ضد مارکسیستی چنگ زدند. این نوع تحلیلهای را می توان بیش از هر جایی در مقالات مختلف سایت دانشگاه و مردم پیدا کرد.\*

در برخی از مقالات این نشریه ما با احکامی غیر واقعی روبرو شدیم. مانند اینکه انتخابات نشان داد «جامعه ایران تعیین طبقاتی ندارد»، «تفکر طبقاتی در انتخابات نتیجه عکس داد» چونکه بخشهایی از کارگران به خاطر شعارهای پوپولیستی احمدی نژاد به او رای دادند. بدین ترتیب کاستی های نیروهای چپ در زمینه فعالیت های آگاهگرانه در بین مردم را به گردن کارگران می اندازد.

مشکل نویسندگان این احکام آن است که آنان برای تجزیه و تحلیل طبقاتی به مهمترین، اصلی ترین و پایه ای ترین مضمون سیاست حاکم بر انتخابات رجوع نمی کنند. یعنی به این حقیقت تاریخی که مارکس در رابطه با انتخابات در نظامهای بورژوائی جلو نهاد: «هر چند سال يك بار استثمار شوندهگان اجازه می یابند که از میان استثمارگران خود یکی را انتخاب کنند.» این است جوهر واقعی انتخابات و تجزیه و تحلیل طبقاتی واقعی از آن.

نویسندگان این احکام چشم خود را بر این واقعیت می بندند که انتخابات در نظامهای بورژوائی روحیه فعال و دخالتگر مردم را در امور اجتماعی تضعیف کرده و آنها را به حاشیه می راند. حاکمیت هر چند سال یک بار برای خالی نبودن عریضه به مردم اجازه می دهند که در پای صندوق های رای حاضر شده و سرکوب گر بعدی خود را انتخاب کنند. حکومت گران از طریق انتخابات این توهم را در میان مردم ایجاد می کنند که گویا آنها در امور دولتی دخالت داشته و نقش تعیین کننده ای هم دارند.

نویسندگان این احکام فراموش می کنند که همواره دولتها با استفاده از انتخابات سعی می کنند فعالیت های سیاسی مردم را کنترل کرده و آنها را به مسیر مورد نظر خود بکشانند. انتخابات ابزاری برای مخفی کردن تخاصمات و تضادهای طبقاتی است. انتخابات مردم را به دام حاکمیت ارتجاعی و دستگاه سیاسی آن می کشاند. هیچ یک از تصمیم های مهم و کلیدی در هیچ موردی توسط انتخابات گرفته نمی شود. انتخابات در حقیقت ابزاری است که حاکمیت به واسطه آن وانمود می کند که دارای مشروعیت مردمی است و از پشتوانه مردمی برخوردار است.

تفکر طبقاتی داشتن در رابطه با انتخابات یعنی اینکه اقلیت حاکم که منابع مالی اقتصادی و رسانه های تبلیغاتی و دولت را تحت اختیار دارد و تنها به سود بیشتر، تحمیل بیشتر مردم و تحکیم سلطه بر اکثریت جامعه می اندیشد برای پیشبرد اهداف استثمارگرانه

## ادامه از صفحه ۶

تظاهرات اعتراضی بیرون دانشگاه دختران دانشجو بودند. باز هم برخلاف ادعای آقای دبیر انجمن اسلامی دانشگاه اصفهان، اکثریت فعالین کانونها و محافل دانشجویی دختران دانشجو هستند و حتی برخی از این کانون های چپ توسط دختران دانشجو بوجود آمده اند. ما شاهد انتشار نشریات گوناگونی از محافل دختران دانشجو در سطح دانشگاهها هستیم. حضور فعال دختران دانشجو در کانون های چپ و سکولار دانشجویی غیرقابل انکار است و البته این هم دلیل روشن دارد. منافع زنان در تضاد آشکار با افکار و عقاید مذهبی است.

آقای شجاعیان امروز که دفتر تحکیم در میان دانشجویان ایزوله و منفرد شده است می خواهد تقصیر ورشکستگی سیاسی خود را به گردن زنان بیندازند. و این هم با افکار مردسالارانه آقایان دفتر تحکیم بسیار همخوانی دارد. مگر کم دیده ایم وقتی که بچه مرخص میشود تقصیر زن است. مردی در کارش موفق نیست تقصیر زن خانه است و البته ناکامی های سیاسی آقایان هم تقصیر زنان است!

اینکه دختران دانشجو از دفتر تحکیم وحدت دوری می گزینند نه فقط نشانه ورشکستگی سیاسی این تشکل است بلکه هم چنین نشانه افکار و عقاید پوسیده قرون وسطایی دفتر تحکیم در مورد زنان است. چرا باید دختران دانشجو به تشکلی نزدیک شوند که هنوز معتقدند بین زن و مرد تشابه هست و نه برابری! تشکلی که یک بار هم اعلام مخالفت با حجاب اجباری و دهها تبعیض اعمال شده دیگر علیه زنان را نکرده است و تازه خود توجیه گر ارزش ها و معیارهای نابرابر حاکم علیه زنان است. آنان نه فقط مشوق مبارزات برابری طلبانه زنان نیستند که خود سدی در مقابل آزاد شدن انرژی زنان هستند.

اما دوری گزیدن دختران دانشجو از انجمن های اسلامی و سیاست های آن نشانه رشد آگاهی و بالا رفتن سطح شناخت آنان است و این یکی از مهمترین شاخص های بالندگی جنبش دانشجویی است. هر چه دانشجویان با دفتر تحکیم و سایر نهادهای دانشجویی وابسته به حکومت فاصله گرفتند، دختران دانشجو بیشتر فعال شدند و مطالبات زنان نیز به مبارزات دانشجویی راه یافت از همان هنگامی که در مبارزات دانشجویی فریاد زدند: آزادی اندیشه با روسری نمی شه!

۱- این مطلب با عنوان «تحلیلی پیرامون ازدیاد دانشجویان در دانشگاهها، دانشجویان دختر و جنبش دانشجویی» در تاریخ پنجشنبه ۱۶ تیر ۱۳۸۴ در برخی سایت های خبری درج شده است.

جنبش دانشجویی باید به ورای تحریم انتخابات برود. باید روند سیاسی مستقل از نظام و ضد رژیم راه بیندازد. و این نقش را برای خودش ببیند که میلیون ها نفر از مردم را از دور باطل سیاست کردن در در چارچوب نظام و با راه کارهای نظام بیرون آورد.

انتخابات یعنی حرکت سیاسی در چارچوب نظام. رهبران نظام (از این یا آن جناح) شرایط بازی، موضوعات مهم، و رهبرانی را که باید انتخاب یا رد شوند را تعیین می کنند. رسالت جنبش دانشجویی این است که فعالانه و با جسارت مردم را به بریدن از نهادها، احزاب، جبهه ها و تفکر سیاسی و نمایندگان و هواداران و متحدان این نظام دعوت کند.

جریان دوم خرداد یک ویروس را در همه جا پخش کرد: ویروس بدنبال منجی و رهبر گشتن از درون نظام. در نتیجه حتا کسانی که این وضع و این رژیم را نمی خواهند و از صمیم قلب آن را نمی خواهند، در چنگال این دور باطل گیر کرده اند. این ویروس همه چیز آن ها را مورد تهاجم قرار می دهد: جراتشان و نگاهشان را در مورد اینکه چه آینده ای مطلوب است. ویروس بدنبال منجی و رهبر از درون نظام گشتن، انرژی مردم را خالی می کند. قدرت تفکر مستقل و بدیع را از آنان می گیرد. خلاقیتشان را به کوچه های بن بست می کشاند و آنان را عادت می دهد که با پستی و دنائت آشکار و بی عدالتی های آشکار بسازند!

علاوه بر پخش این ویروس، نظام تهدید و ارباب و دستگیری و شکنجه را هم بکار می گیرد تا فعالین دانشجویی و روشنفکران مخالف را مجبور کند که در این مرداب سیاسی که پر از حشره و انگل است آب تتی کنند. زمانی که عده ای می خواهند از این مرداب پر انگل و حشره پا بیرون بگذارند، عده ای دیگر می گویند آهای مواظب باش «احتیاط کن و درایت به خرج بده» گوئی اینان می خواهند همواره حلقه واسط این نظام و دانشجویان ناراضی باشند و نگذارند دانشجویان حلقه اتصال با نظام را کاملا و یکسره پاره کنند و دست به عمل سیاسی تاریخی مستقل بزنند و قطب عمل سیاسی رادیکال و مستقل را با هر قدر فداکاری که لازم است در دانشگاه و جامعه بسازند.

• برای نمونه به مقالات «آینده آنگونه که پیش روست» از ارس احمدی و «این تازه آغاز راه است» از مرد مهاجر مندرج در سایت دانشگاه و مردم رجوع کنید.

سر دبیر: سورنا هدایت  
همکاران این شماره:  
احسان تفکری  
رویا سرکش  
باربد کیوان  
پیام دامون  
افشین کوشا

Email: Bazr84@yahoo.com

تار نمای نشریه دانشجویی  
بذر  
www.bazr84.com





## برای حفظ حافظه تاریخی بارد کیوان

نظایرش انتظارش را می کشیم. اما «ذکر مصایب»، همه اینها را به دست توفانی از دیالوگ های موجز، تاکیدات حساب شده، طنز گزنده، حرکات و هیاهوهای سیلی گونه، موسیقی و نور آگاهی بخش می سپارد تا زخمی را که خورده ایم عمیقتر حس کنیم. ذهن تماشاگر چنان با نمایش عجیب می شود که هیچکس بر صندلی نمی جنبد، چشم از صحنه بر نمی دارد و دو ساعت تمام، یک نفس می آید. فاصله گذاری هایی که بیضایی نه فقط در کلام بلکه در تصویر (حرکات و نور) انجام داده بر زیبایی و تاثیر کار می افزاید. بازیگران از هنرمندان کارکشته و هنروران جوان تشکیل شده اند اما بیضایی در مقام کارگردان موفق شده همه آنان را در یک بازی خوب و یک دست درگیر کند. در واقع ما روی صحنه با یک گروه مواجهیم که خیلی خوب بازی می کند. تفاوت تجربه و سطوح مختلف بازیگری در یک کار گروهی منسجم و حرفه ای و همدلانه حل شده است.

باید به بیضایی و همه دست اندرکاران «ذکر مصایب...» خسته نباشید گفت برای شجاعت و سماجت و همدلی شان. برای تعهدشان به نقش و معنای هنر پیشرو. برای تعهدشان به حقیقت و مردم. برای سر فرود نیلورن در برابر فریب و تحریف و قدرت. شاید یک دلیل اصلی مجاز شدن «ذکر مصایب...» و ادامه نمایش آن، این باشد که تئاتر در جامعه ایران مهجور است و مخاطبان محدودی دارد. بلیط تئاتر نسبتاً گران است و معمولاً قشرهای خاصی می توانند پا به سالن نمایش بگذارند. این وضعیت اصلاً مطلوب نیست، اما در شرایطی که نمی توان تئاتر پیشرو را به کوچه و خیابان برد چاره ای نیست. امروز می توانیم شادمان باشیم که خبر تئاتر موفق بیضایی همه جا پخش شده و نه فقط در محافل دست اندرکاران هنر، بلکه خیلی از جوانان و نوجوانانی که در فرهنگسراهای بی بضاعت پایتخت و شهرستانها تشنه حرف نو و پیشرو هستند مشتاق دیدن آن هستند، حتی اگر امکانش را پیدا نکنند. می توانیم با این واقعیت دلگرم شویم که تلاش بیضایی و یارانش، گروه وسیعتری از مردم را با تئاتر خوب آشتی می دهد.

اینبار بهرام بیضایی مردم را به مجلس شبیه خوانی دعوت کرده است. این ذکر مصایبی که بر اهل فرهنگ و اندیشه این کشور رفته است. اما نه، این فقط روشنفکران و هنرمندان نیستند که ناخواسته به مراسم قربانی دعوت شده اند. قتل اندیشه، همه مردم را به قربانگاه می کشاند و جامعه را در برزخ نگاه می دارد. بیضایی با «ذکر مصایب استاد نوید ماکان و همسرش مهندس رخشید فرزین» بر صحنه تئاتر شهر، می کوشد این زخم کهنه را از فراموشی برهاند. می کوشد بخشی از تاریخ خونین این خاک را به دور تحریف و عوامفریبی رسمی ثبت کند. می کوشد حافظه تاریخی مردم را حفظ کند و صیقل بزند. آیا در ارزشمند و موثر بودن این تلاش شك دارید؟ کافیتست به صف طولانی کسانی که هر روز به انتظار تماشا می ایستند و به هیجان و تشویقی که در پایان نمایش از خود نشان می دهند نگاه کنید.

متن «ذکر مصایب...» با دست چین کردن و ادغام فاکتهای مربوط به قتل روشنفکران مردمی و دگراندیش به دست عاملان دستگاه اطلاعاتی تهیه شده است. «ذکر مصایب» به پشت پرده این جنایات هم سرک می کشد و نشان می دهد که تارهای مختلف شبکه قدرت، علیرغم نقش های متفاوتی که بازی می کنند همگی در خدمت حفظ این شبکه اند. به روال اغلب آثار بیضایی، زن در «ذکر مصایب...» نقش محوری دارد و نیروی محرکه پیشبرد نمایش است. همزمان، بیضایی نگاه مردسالارانه و زن ستیز حاکم بر ساختار قدرت و جامعه را از ابتدا تا انتهای نمایش پیایی زیر نورافکن قرار می دهد. این را هم باید گفت که «ذکر مصایب...» تکرار مستندگونه قتل های زنجیره ای دهه ۷۰ نیست. نمایش بیضایی یک اثر هنری است و ناگزیر فراتر از واقعیت، هر چند ریشه گرفته از زندگی و تاریخ. سرمنشا تلخی و کوبندگی و دردناک بودن نمایش، وقایعی است که همه دیده ایم و می دانیم و هنوز هم

## بابك احمدي چه ميگويد و از جنبش دانشجويي چه مي خواهد؟ (۲)

بخش فلسفه

پيام دامون

"پس اگر بر ما نيست که آینده را بنا كنيم، و پاسخ هاي سرمدی پایه گذاريم، آنچه بايد اکنون به ثمر رسانيم بسيار يقين است. منظورم نقد بي محاباي هر چيز مستقر است. نه فقط بي محابا به معنای ترس نداشتن از برآمدهاي خود، بلکه حتا از ستيز با هر قدرتي که شايد در برابر آيد" (کارل مارکس)

اين جملات در ابتدای پيش گفتار کتاب «مارکس و سياست مدرن» (تأليف آقای بابك احمدي - چاپ اول - ۱۹۷۹ نشر مرکز) نگارش يافته است.

اين جملات از انديشمندی انقلابی است که در تمامی زندگی خویش، از پگاه نخستين آگاهی يافتن تا شامگاه پسين که سر بالين نهاد و جهان را بدرود گفت، بي محابا هر چيز مستقر را نقد کرد و به ستيز با قدرتهای حاکم برخاست.

اکنون هنگامی که ما اين جملات را از آقای بابك احمدي می شنويم، گمان ميکنيم که شايد او نيز به نقد بي محاباي هر چيز مستقر دست زده است و به ستيز با قدرتهای که در برابرش می آيند برخاسته است.

اما متأسفانه چنين نيست. آقای احمدي طی حدود ۲۰ سال نگارش و ترجمه کتاب و مقاله و نقد فيلم و ... با قدرت مستقر در نيافتاد که هيچ بلکه در پناه اين قدرت به نقد بي محاباي چيزهائی دست زد که قدرت مستقر هم ميخواست. او مورخ اندیشه هاي نظريه پردازان پست مدرن غربی شد و در جامعه تحت سلطه و بهتان زده و عقب مانده ما شروع به رواج نظريه هائی کرد که در ماهيت خود به روشنفکران آموزش میداد که نمی توان پديده هاي جهان را شناخت. و علي القاعده نمی توان به تغيير آن پديده ها دست زد.

نمی توان امپرياليسم را شناخت. نمی توان ارتجاع و استبداد را شناخت. نمی توان راهکارهاي دگرگوني سيستم و نظام امپرياليستي را شناخت. و هاكذا. او از روشنفکران درخواست کرد که همه کوششهایی که در جهت اين شناخت يافتن بعمل آمده و يا بعمل می آيد را دور بریزند و به "سوژه" و به "عقل" اعتقاد نداشته باشند. زیرا بقول ایشان عقل قاصر از شناخت واقعيت است و واقعيت نيز پديداري برای هرکدام از ما - و ما در نهايت می توانيم به تأويل اين پديدارها دست بزنيم و هر انسانی و هر گروهی تأويل خودش را دارد. کارگران و دهقانان تأويل خودشان را دارند. بورژواها و امپرياليستها تأويل خودشان را دارند و بايد سعی کرد با مکالمه ميان استنثار شونندگان و ستمکشان با استنثارگران و ستمگران اين تأويل ها را به هم نزديک کرد.

اين چنين است کنه اين نظرات که ما خلاصه وار و با صراحت آنرا مطرح کرديم و در ادامه سعی خواهيم کرد نکات مطروحه را از نوشته هاي آقای احمدي مستدل نمائيم. بهرحال بابك احمدي پس از سالها که نوشت، بالاخره سراغ

مارکسيسم رفت. و اينک در برابر مارکسيسمی که بقول ایشان و هم فکراتش «مرده» است همچون سرداران پيروز ايستاده و لگد ميزند.

تريهای مارکس راجع به فويرباخ در بهار ۱۸۴۵ به قول انگلس «نطفه نبوغ آساي جهان بينی نوين» مارکسيستي است. مارکس در اين ترها به موجز ترين شکل اندیشه هاي اساسی فلسفی خویش را بيان میکند. اين ترها بيانگر گسست شناختی بين مارکس و فيلسوفان پيش از اوست.

آقای احمدي ميگويد ترجمه تر يازدهم درست نيست.

اول ببينيم تر يازدهم چيست:

"فيلسوفان، فقط جهان را به راه هاي گوناگون تفسير کرده اند ولي مساله بر سر دگرگون کردن آنست"

آقای احمدي ميگويد که انگلس در سال ۱۸۸۸ پس از بازنگردي به اين ترها يك "ولي" بين "تفسير کرده اند" (با بقول آقای احمدي "تأويل کرده اند") و "مساله" گذاشته است. (صفحات ۱۸۶).

او ميگويد: "کار انگلس البته در معنا تفاوتی نمی دهد" و ادامه ميدهد: "مارکس اين تأويل فلسفی را از عمل و دگرگوني جهان جدا کرده که کار درستی نيست". ایشان به مارکس درس ديالکتیک ميدهد و ميگويد: "هر تأويل فلسفی، گونه اي دگرگوني در فهم انسان از جهان است و می تواند دگرگوني هاي عملي يا به لفظ محبوب مارکس 'دگرگوني هاي واقعي' بشود. هر دگرگوني جهان هم در نهايت از گونه اي تأويل از جهان خبر ميدهد اين نکته ها برای اهل هرمنوتیک امروز پيش پا افتاده و بسيار روشن و ساده اند (خوشا بحال اهل هرمنوتیک!) اما مارکس بي اعتنا به هرمنوتیک فلسفی، از عمل دگرگوني جهان دفاع کرده است؛ آن هم در متنی فلسفی. اگر برآستي مساله فقط به درگيري در عمل در پيکار طبقاتی خلاصه شود و هيچ نیازی به فهم و در واقع تأويل تازه نباشد، آنگاه تکليف آن همه تأکید مارکس بر اينکه پرولتاریا نیازمند نظريه انقلابی است چه ميشود؟ چه بر سر آن نظريه اي می رود که به گفته پيش گفتار مارکس چون بميان توده ها رود تبديل به نیروی مادي می شود؟"

و بالاخره آقای احمدي عقده خالی میکند و ميگويد: "عبارت مارکس مهمل است. و جز بياني ادبی که تا حدودی تحريك آميز و شعارگونه است و فقط (واقعا فقط!) می کوشد تا اهميت درگيري در عمل را روشن کند اما به بهاي بي اعتبار کردن نظريه و فلسفه، هيچ نيست و معنائی ندارد" (چنين است احترام آقای احمدي به اندیشهء مارکس). او ميگويد: "مخالفت مارکس با فلسفه و بيان نظري تجربه ها چنان که در نهاده هاي انتقاد به فوئرباخ و ايندولوژی آلمانی آمده، بيانگر ذهنی پيشرفته نيست (عجبا!!!!) که به ابتدائی ترين پيش نهاده هاي هرمنوتیک فلسفی يا ساده ترين اصول شناخت شناسی توجه کند. تر يازدهم در بهترين حالت نمايانگر تلاش متفکري است که به بهاي بي اعتبار کردن فعاليت نظري به ستايش از عمل آن هم در متنی نظري می پردازد" (همان کتاب، صفحات ۱۸۷ - ۱۸۶).

گويا قرارست ستايشی از عمل به عمل بيايد اما اين ستايش در متنی عملي انجام شود.

خواننده ما را می بخشد که اين جملات بلند بالا را از آقای احمدي نقل کرديم. اما برای نشان دادن عمق کينه توزي اين "فيلسوف" و مورخ اندیشه هاي پست مدرن غربی با مارکسيسم، راه چاره اي برای ما نيست.

عمل باشد يك بحث مدرسي است" (عبارت داخل پرانتز از ماست)

می بینیم که در اینجا مارکس از اندیشه انسان صحبت میکند، یعنی از نظریه، از تفکر و فلسفه. او میگوید نمی توانیم بنشینیم و فقط بگوئیم که این نظر درست است یا درست نیست و با واقعیت منطبق است یا نیست، بلکه درستی یا نادرستی نظریه ما "مساله ای عملی است". یعنی اگر شما فقط حرف بزنید و وراجی کنید این شما را به نتیجه راجع به نظریه تان در مورد حقیقت داشتن یا نداشتن آن نمی رساند. این برج عاج نشینی است. این سیر در آسمانهاست. بیانیذ زمینی فکر کنید.

.....

تر چهارم

"..... این بنیاد (نیروی) باید هم در تضاد خود فهمیده شود (یعنی نظریه، یعنی دانش و علم) و هم در عمل انقلابی شود. پس، بعنوان مثال، همین که خانواده زمینی بعنوان خانواده مقدس (آسمانی) دانسته شود باید در نظر و عمل ویران شود." (عبارات داخل پرانتز و تأکید از ماست)

آقای احمدی طبق ترجمه شما مارکس از نظر حرف میزند. یعنی فهمیده شود و در عمل انقلابی شود.

.....

.....

تر هشتم

"تمامی زندگی اجتماعی بطور بنیادین عملی است. تمامی راز و رمزهایی که نظریه را بسوی عرفان پیش می رانند راه حل عقلانی خود را در عمل انسانی و در فهم این عمل می یابند."

آقای احمدی، مارکس از فهم صحبت میکند؛ و میگوید؛ بوسیله محبوس کردن نظریه در دامنه بحث های نظری صرف نظریه ورم میکند. آماس میکند. یاد میکند. و راز و رمز می یابد و بسوی عرفان گمراه می شود. نگذارید این بلا بر سر نظریه بیاید. بیانیذ و نظریه ها را در عمل اثبات کنید. نشان دهید که نظرتان درست است یا غلط.

.....

.....

تر یازدهم

"فیلسوفان فقط جهان را به راه های گوناگون تأویل (همان تفسیر یا نظریه پردازی بهتر از تأویل است) می کردند. مساله بر سر دگرگون کردن آن است."

(ترجمه آقای احمدی - عبارت داخل پرانتز از ماست).

آقای احمدی باید به انگلس اجازه دهد يك "ولي" آنجا بگذارد. همانطور که مشاهده میکنیم این ترها يك كل يك پارچه است که در شکل خاص در نقد دیدگاههای فوئرباخی و هگلی و گسست از این دیدگاهها نگاشته شده است و در شکل عام گسستی در تاریخ فلسفه و در کار فلسفه تا آن زمان است. مارکس فلسفه را از فلسفیدن صرف برحذر می دارد. رجوع فلسفه به عمل و غنا یافتن در عمل و پرائیک انسان اجتماعی اساس نظر مارکس است. انسانی که دگرگون می کند و دگرگون می شود.

مارکس از نقطه نظر دیالکتیکی يك هگلی است. پس با تغییر منطقی در گفته ای از مارکس میتوانیم از زبان او بگوئیم برای يك هگلی چیزی ساده تر از این فرض که نظریه و عمل را همانند بداند نیست. و این را فیلسوفان زیاده گو چون آقای احمدی نیز باید بفهمند. (به عاریه گرفته از کتاب گروندریسه

مارکس در مقاله «گامی در نقد فلسفه حق هگل - درآمد» گفته بود که سلاح انتقاد به یقین نمی تواند جایگزین انتقاد بوسیله سلاح شود. نیروی مادی باید با نیروی مادی برانداخته شود. اما نظریه نیز همین که توده ها را بیاید به نیروی مادی تبدیل می شود. فلسفه، سلاح خویش را در پرولتاریا می یابد و پرولتاریا نیز سلاح معنوی خویش را در فلسفه پیدا میکند. (به نقل از مقاله پیوست همان کتاب - نقل از کتاب هگلی های جوان - ترجمه آقای فریدون فاطمی)

اما آیا در این ترها ی مارکس راجع به فوئرباخ که پس از آن مقاله نوشته شده او فلسفه را از عمل دگرگونی جهان جدا میکند؟ آیا مارکس معتقد به جدائی نظریه و عمل است؟ آیا مارکس برای تفسیر جهان (و صد البته بمنظور تغییر جهان) ارجحی قائل نبود؟ آیا در این ترها مارکس فعالیت نظریه = اندیشه - تفکر - تئوری - فلسفه را بی اعتبار میکند؟ اگر آنچه واقعا مارکس گفت و انجامش داد ملاک کار آقای احمدی است، یعنی همان چیزی که ایشان میگوید "هزاران صفحه نوشتن در طرح نظریه های تازه اجتماعی" یعنی همان "سنگین بودن وزنه کار نظری در کار مارکس"، پس چرا در مورد ترجمه انگلس گذشت نمیکنند و اجازه نمیدهند که انگلس يك "ولي" در آنجا بگذارد!؟

اگر انگلس واقعا چنین کاری کرده باشد، یعنی يك «ولي» وارد تر مارکس کرده باشد، که این بیشتر با تفکر و عمل مارکس جور در میآید، مشکل آقای احمدی چیست که این "ولي" را قبول ندارد و نسبت به گذاشتن آن در این تر خشم و کینه توزی بروز میدهد و پس از آن تر را صرفا "ادبیانه" و "شعارگونه" قلمداد میکند و اینکه بیانگر ذهنی پیش رفته نیست؟ آیا در اینکار بابك احمدی، حکمتی نهفته است؟

مارکس ۱۱ تر درباره فوئرباخ نوشت. و این ۱۱ تر پس از آن مقاله در باره هگل آمده است. ما مجبوریم که نگاهی گذرا به برخی از لحظه های برخی از این ترها ببنداریم و در این کار از ترجمه آقای احمدی بهره می بریم.

تر اول

"اما او (فوئرباخ) رویکرد نظری را همچون یگانه فعالیت اصلی انسان در نظر میگیرد". یعنی عیب فوئرباخ اینست که فقط به رویکرد نظری بعنوان یگانه فعالیت اصیل انسان توجه دارد. مارکس ادامه میدهد که "در حالی که عمل فقط در شکل زشت جهودی آن انگاشته می شود".

یعنی فیلسوف فقط میخواهد به نظریه بپردازد و به عمل انقلابی بی توجه است. یعنی نظریه خوبست اما کافی نیست و عمل مکمل نظریه است. نظر و عمل وحدت دیالکتیکی دارند و نباید آنها را از هم جدا کرد. نباید برای فیلسوف فقط پرداختن به امور نظری زیبا و جذاب باشد و پرداختن به امور عملی را در شأن خود نداند.

تر دوم

"مساله اینکه آیا حقیقت ایزکتیو را می توان به اندیشه انسان نسبت داد یا نه مساله نظری نیست) بلکه این مساله ای عملی است. انسان باید حقیقت (یعنی نظریه خودش راجع به پدیده ها) را اثبات کند. یعنی واقعیت و قدرت را و این جهانی بودن اندیشه اش را. مجادله درباره واقعیت یا غیرواقعیت اندیشه که منزوی از

### پاسخ به خوانندگان، ادامه از صفحه ۱۳:

فیلم مستندی که چند سال پیش ساخته شد، بیان کرد.

حامد:

۱) دوست عزیز سورنا هدایت با سلام و آرزوی شاد کامی من به تازگی متوجه نشریه پر با شما شده ام. کارتان بسیار پرارزش است و جای تقدیر دارد به سهم خودم دستتان را به گرمی می فشارم و امیدوارم که در پیش برد اهداف تان موفق و موید باشید.

همین جا باید بگویم مرا در اهداف تان تماما شریک بدانید. من نیز مانند شما یک مارکسیست هستم مستقل از اینکه تقاسیر تان از مارکس و کمونیسم چیست. من وجود تان را گرمی میدارم. من شماره های دیگر نشریه را خواندم در شماره اول نقد شما را به رفرا ندیدم. راستش نفس اینکه شمل مخالف رفرا ندیدم هستم به خودی خود مثبت و خوشحال کننده است. اما به نظر من نقدتان از اشتباهات کوچکی رنج می برد با اینکه پایان بسیار مناسبی داشت اما:

به نظر من اشکال طرح رفرا ندیدم نه از عدم ضمانت اجرایی یا خواست مجلس موسسان یا عدم بحث ملل و خلق های تحت ستم (بگذریم از اینکه خود اصطلاح و خلق های تحت ستم چندان دقیق شفاف و مارکسیستی نیست) یا عدم بحث حقوق زنان نیست شاید اگر من هم سندی برای تغییر رژیم بنویسم از ضمانت اجرایی چیزی نگویم یا ریز قوانین حکومت آلترناتیو را نیاورم و.....

اشکال و در واقع دم خروس طرح رفرا ندیدم آنجاست که می خواهد (سرنگونی رژیم به نیروی توده مردم را فاکتور بگیرد) تغییر نیم کلاژ رژیم را تبلیغ کند. مضافا اینکه می خواهد بخشی از دستگاه سرکوب و رژیم را با خود داشته باشد و در واقع با پایان کار رژیم با نیروی قیام کنندگان مخالف است و می خواهد مردم را از دخالت در سرنوشت شان محروم کند. تا آنجایی که به مجلس موسسان بر می گردد راستش فکر کنم دادن نسبت دادن چنین ارگان دموکراتی به نیروهای مرتجع حامی رفرا ندیدم ارفاق زیادی به آنهاست. به قول لنین مجلس موسسان دموکرات ترین ارگان بورژوازی است.

۲) مدت نسبتا میدیدی از انتشار آخرین نشریه می گذرد گمان نکنم لازم باشد که یادآوری کنم جایگاه نشریه مانند شما بسیار مهم است و ادامه کاریتان موجب اعتماد مردم و فعالان سیاسی خواهد شد.

در مورد مقاله جنبش دانشجویی و اعتصاب غذای گنجی:

مقاله بسیار جالبی بود و اقعاً دستتان درد نکند. موضع گیری یک کمونیست را نمی توان بهتر از این انعکاس داد. موفق باشید و باز هم دستتان درد نکند.

بذر:

با تشکر از حامد عزیز و پوزش بابت تاخیر در انتشار این شماره بذر، با بحث شما پیرامون رفرا ندیدم موافقم.

بذر:

عده ای از رفقا انتقاداتی را به تصویر مندرج در صفحه اول شماره پیشین (شماره ۳) کردند. که این تصویر می تواند تداعی کننده حمایت از انتخابات هم باشد.

که منظور ما از درج این تصویر همان طوری که در مقالاتمان هم به آن صریحا اشاره کردیم، تحریم انتخابات بوده است. قصدمان آنی بود که بگوئیم رای ما مشت ماست. از این پس در انتخاب طرح ها دقت بیشتری خواهیم کرد.

ترجمه باقر پرهام - احمد تدین)

ضمن آن که این دو در یگانگی محض نیستند. دوگانگی بنیادی دارند از دو جنس متضادند، نسبت به هم خارجیت دارند؛ و حرکت و تکوین شان ناموزون است. هرکدام هم علت حرکت دیگری و هم معلول دیگری است. هرکدام هم علت است و هم معلول. یعنی اگر در يك دوره زمانی وزنه کار نظری قوی میشود، باید در دوره ای دیگر وزنه کار عملی قوی شود؛ و این مکانیکی نیست. بلکه با توجه به شرایط اجتماعی - سیاسی و فرهنگی است. یعنی وحدت و توازن نشان نسبی است. اما دوگانگی بنیادی شان مطلق است. زیرا با هم تضاد دارند. همدیگر را دفع میکنند. اگر بیشتر عمل کنی فرصت پرداختن به نظر را کمتر خواهی داشت؛ و اگر بیشتر به نظریه پردازی فرصت پرداختن به عمل را کم خواهی داشت. یعنی نسبت ۵۰ / ۵۰ میان این دو موجود نیست؛ و اگر موجود باشد نسبی است. یعنی بالاخره یکی بر یکی مسلط می شود. یا یکی از دیگری می گذرد و هاکنذا. اینکه با هم تضاد دارند یعنی اگر نظریه اشتباه باشد، عمل دست از سر آن بر نمی دارد تا آن را اصلاح کند و اگر عمل اشتباه کند و کور و نابینا شود، نظریه آنقدر با آن میجنگد تا آن را اصلاح کند و به آن بینائی و افق و چشم انداز بخشد. (ما بعدا در اینمورد بیشتر خواهیم نوشت).

اما خشم و کینه آقاي احمدي نه اینست که مارکس به نظریه کم توجهی میکند و یا فعالیت نظری را بی اعتبار می کند. خیر! همانطور که نشان دادیم در این ترزا جایگاه فعالیت نظری و فلسفه محفوظ مانده است و فلسفه در شکل تا آن زمانی اش مورد نقد قرار میگیرد.

خشم و کینه آقاي احمدي از این تر و این ترزا بخاطر دیدگاه نوین مارکسیستی در آنهاست. دیدگاهی که فقط به اندیشه ورزی قناعت نمیکند و در پی عمل و فعالیت انتقادی - انقلابی است.

آقاي احمدي که منتهاست در کار تاریخ نگاری اندیشه های پست مدرنیستی است قطعاً نه در اندازه های فوئر باخ بلکه بسی در پایه های پائین تر از او به عمل به شکل «کنیف» آن نگاه میکند.

ایشان از رسوخ اندیشه هایی که بنای کار را نه فقط بر نظریه بلکه بر عمل نیز بگذارند، بیزار است. او دانشجویان را نصیحت میکند که به این "مهمالات ادیبانه" مارکس گوش ندهند. اینها صرفا "شعارگونه" و برای "تحریک" است و ببرد دانشجویان نمی خورد. دانشجویان و روشنفکران باید چونان آقاي احمدي به کار نظری بپردازند و از درون اتاقهای دربسته و برج عاج نشینی روشنفکری خویش پائین نیایند و مبادا این خیال بسرشان بزند که نظریه ها را بمیان توده ها ببرند!

هر کسی در کشورهای تحت سلطه و در ایران که در زیر یوغ امپریالیستها و استبداد است زندگی میکند، نمی تواند از دانشجویان که یکی از سیاسی ترین بخش های جامعه هستند انتظار داشته باشد که صرفا مطالعه کنند، بخوانند و به غور و تفکر بپردازند و در بهترین حالت نظریه پردازی کنند و دست به عمل و فعالیت انقلابی برای دگرگونی بنیادین نزنند.

جامعه ایران، طبقات تحت ستم و استعمار جامعه ایران نیازمند روشنفکران انقلابی خویش است. روشنفکرانی که در کنار ستم کشان و استعمار شوندهگان گام بردارند و برای آزادی جامعه و رهائی بشریت جان فشانی کنند.

## پاسخ به خوانندگان و نقد نظرات آنها

خروج از وضع کنونی نظریات را منعکس نمایید. امیدوارم موفق باشید.

با سلام

در اینجا می خواستم شما را از بعضی نظرات و پیشنهاداتم مطلع کنم.

شما نباید بگذارید نشریه بذر به دام ژورنالیزم بورژوازی افتد. افشاگری در مورد جمهوری اسلامی و انتقاد از سرمایه داری کافی نیستند. یک نشریه مارکسیستی باید راهکارهای عملی خروج از وضع کنونی را نشان دهد و آلترناتیو سوسیالیستی را به یک بحث زنده تبدیل کند.

همچنین خواهشمندم ماهیت واقعی پارلمانتاریسم و "انتخابات" را تحت حکومت سرمایه داری بر ملا کنید زیرا هنوز هم عده زیادی به آن متوهم هستند. اگر طبقه کارگر می توانست با استفاده از پارلمانتاریسم بر سرنواشت خود حاکم شود تا به حال این اتفاق افتاده بود. به نظر من دموکراسی حقیقی که در آن نه تنها سیاست بلکه تمام ابعاد زندگی اجتماعی تا حد امکان دموکراتیزه شده باشد تنها از طریق حکومت شوراهای کارگران و زحمتکشان امکان پذیر است. با تشکر فراوان از احساس مسئولیتتان.

امیدوارم موفق باشید

بذر:

ما کوشش خود را برای پرداختن به این موضوعات در شماره های بعدی به خرج خواهیم داد. اما رفقا محدودیت های نشریه ما را در نظر داشته باشند. برخی رفقا انتظار دارند که نشریه بذر مانند یک حزب به همه مسائل پاسخ دهد و موضع بگیرد. رسالت بذر اساساً پاشاندن «بذر» آگاهی های پایه ای مارکسیستی است.

گیسو شاکری:

یاران خوب خسته نباشید  
کارتان عالی است همیشه سرخ و استوار باشید  
به هر حال پیروزی با ماست

بذر:

با سپاس بی کران از خانم شاکری

مجید ۲۱ ساله از تهران:

با سلام

همانطور که اطلاع دارید جنبش چپ ایران دچار تفرقه و چند دستگی است و امروز که من این نامه را می نویسم حدود ۲۰ گروه مختلف ایرانی خود را کمونیست می نامند. متأسفانه فرقه گرایی پدیده ای در چپ ایران است که حتی از راه دور هم واضح است. بعضی از این گروهها تمایل دارند تضادهای فرقه ای را به جای تضاد طبقاتی نشانند و از هر فرصتی برای تخریب شخصیت یکدیگر استفاده می کنند. چپ ایران با این وضعیت نمی تواند بر روی تحولات ایران اثر مثبت گذارد. به نظر من یک حزب بزرگ و سراسری بهتر از همه این فرقه های چپگرا عمل می کند. خواهشمندم در نشریه بذر درباره علت این تفرقه و جدایی همچنین راه

بذر:

رفیق عزیز موافقیم که باید همه نیروی آزادی خواه در کنار هم در مقابل ارتجاع متحد شوند و همان طور که در سرمقاله هم اشاره کردیم از کوشش کردن در این راه کوتاهی نمی کنیم، چرا که تنها راه برای رسیدن به آزادی اتحاد عمل و یک پارچگی نیروهای مترقی است. دلایل این تفرقه ها و جدائی ها بحث گسترده ایست. به امید آنکه بتوانیم در آینده به این مسئله بپردازیم.

تعدادی از فعالان سیاسی:

با درودهای انقلابی به دوستان عزیزم:

امیدوارم که حالتان خوب باشد و شاد و سرفراز باشید  
مقاله شما را راجع به گنجی خواندم و ما نیز دقیقاً نظر شما را داریم. او هیچگاه سنبل آزادی و دموکراسی نبوده است و چون تعدادی از دوستان ما در سالهای ۶۰-۶۴ در شکنجه های دژخیمان خمینی در اوین بوده اند، به خوبی او را به عنوان یکی از بازجوها و شکنجه گران اوین و گوهردشت بخاطر دارند. درست به مانند هادی غفاری شکنجه گر و فالانترکه حالا مدافع حقوق بشر شده است و دم از آزادی های اجتماعی و "گفتان" میزند!! هیچکس از مبارزین و انقلابیون با چند حرف و چند شعار گول نخواهند خورد، در ضمن میتوانیم فرق بین امکاناتی که امسال گنجی و هم فکر های او در زندان دارند را با مبارزینی که سالهاست در سلولهای ۲۰۹ بسر میبرند مقایسه کنید.

بذر:

با درود و تشکر فراوان

خدیجه:

مقاله زیباییت را در مورد گنجی خواندم که در آن چند نکته مثبت و منفی وجود دارد. نکته مثبت آن افشا ماهیت بینش سیاسی گنجی بود و آن را خوب باز کردی و از طریق آن مقوله آزادی را هم روشن کردی. ولی آنچه در مقاله جایش خالی بود، تبلیغ و ترویج آلترناتیو بود. برای همان مردم مورد دفاع تو در مقاله است. بشکاف که مردم چه کسانی هستند، آلترناتیو را به آنها نشان بده.

به نظرت آقای مک نامارا به دادگاه احتیاج ندارد؟ به نظر من او صادق نیست اعترافاتش بخشی از سیاست آمریکا برای جذب ذهنیت های مردم به نفع خودش بود  
قربانت و موفق و پاینده باشی

بذر:

با تشکر فراوان از توجه تان

بحث ما در مقاله بر سر محاکمه یا عدم محاکمه مک نامارا نبود بلکه بر سر شرط و شروط های بریدن از جبهه دشمنان مردم بود. بعلاوه خود مک نامارا گفت حقش این بود که بعنوان جنایتکاران جنگی محاکمه شویم. این حرف ها را در

ادامه در صفحه ۱۲

## از صفحه ۱۶

ماهیت سرکوبگر و جانبدارانه دولت طبقه حاکم را از پشت نقاب «بیطرفی طبقاتی» و «حمایت از منافع عمومی و ملی» شناخته بودند. این واقعیت را می دانستند که هیچ طبقه حاکمه ای به میل خود و به آسانی در مقابل مبارزه طبقات محکوم جا نمی زند و قدرت را واگذار نمی کند. آنان فلسفه وجودی و کارکرد قانون و محکمه و زندان و ارتش و پلیس را به درستی به موجودیت و حاکمیت طبقه حاکمه ربط می دادند. مارکس و انگلس، قهر پنهان و آشکار را به عنوان جوهر مناسبات میان حاکم و محکوم تشخیص داده بودند. این واقعیت در تاریخ انقلاب بورژوازی در فرانسه و تقابل خونین نیروهای کهنه و نو در آن ثبت شده بود. بدون در هم شکستن نهادهای کهنه و سرکوب مقاومت مدافعان نظام فئودال سلطنتی - اشرافی و دستگاه حاکم کلیسا، مناسبات فئودالی و اسارت رعایا را نمی شد از بین برد. مناسبات و نهادها و قوانین سرمایه داری را در عرصه اقتصاد و سیاست نمی شد حاکم کرد. پیشروی های علمی و فلسفی و هنری را نمی شد تثبیت کرد و تکامل داد. مارکس و انگلس، در بررسی جنگهای دهقانی قرن هجدهم آلمان و در جریان سرکوب خونین خیزش کارگران و زحمتکشان اروپا در سال ۱۸۴۸، به جمع بندی روشنتری از نقش قهر در حفظ رژیمهای موجود و ضرورت بکارگیری قهر انقلابی از جانب طبقات ستم دیده دست یافتند. اما مهمترین تجربه در این زمینه، «کمون پاریس» بود. در سال ۱۸۷۱، کارگران و زحمتکشان پاریس که تحت رهبری گرایشات مختلف کمونیستی، آنارشیستی و دمکراتهای رادیکال قرار داشتند در یک کش و قوس سریع ادارات دولتی را اشغال کردند. مسلح شدند. سران طبقه بورژوازی حاکم را از شهر فراری دادند و اولین حکومت کارگری دنیا را تحت نام «کمون پاریس» در پایتخت فرانسه اعلام کردند. در آن موقع، مارکس و انگلس در پاریس نبودند اما همفکرانشان در کمیته های رهبری کمون حضور داشتند. آنان با نگاه به موقعیت و شرایط و قدرت طبقه کارگر و بورژوازی در فرانسه و اروپا می گفتند که کمون به احتمال زیاد پایدار نخواهد ماند و شکست خواهد خورد. اما همزمان این روشن بینی را داشتند که تولد یک پدیده نوین و راهگشای تاریخی را تشخیص دهند. تلاش کنند نهادها و مناسبات نوینی که در جریان این اقدام بیسابقه طبقه کارگر و زحمتکشان جوانه می زند و شکل می گیرد را بشناسند. کمون پاریس متکی به نیروی توده های مسلح بود. در دو ماه و نیمی که کمون بر پا بود، نهادهای سیاسی جدیدی ایجاد شد و تغییرات خیره کننده ای در قوانین و عملکرد دولتی صورت گرفت. این جوانه های قدرت سیاسی نوین محصول شخم و وجینی بود که طی چند روز به نیروی قهر انقلابی علیه نظم بورژوازی انجام گرفت. اما سرانجام واحدهای ارتش و گارد ملی که در پادگانها محبوس بودند طبق نقشه مشترک ستاد فرماندهی بورژوازی فرانسه و پروس وارد عمل شدند، کمون پاریس را سرنگون کردند و با قتل عام و حبس و اعدام و تبعید انتقام خونینی از کارگران و زحمتکشان و رهبران آنان گرفتند.

همانطور که بعدها مارکس و انگلس جمع بندی کردند، عدم قاطعیت کافی کمونارها در مقابل نهادها و عوامل بورژوازی حاکم در شکست سریع کمون نقش داشت. مارکس و انگلس برخلاف کسانی که از شکست کمون پاریس به این نتیجه رسیده بودند که «کارگران نباید دست به اسلحه می بردند»، این تجربه ارزشمند را بزرگ داشتند و در کتاب «جنگ داخلی در فرانسه»

ثانیا، مناسبات استثمارگرانه سرمایه داری با همه ابزارها و نهادهای تحمیق و سرکوب طبقاتی و همه ارزشهای خودخواهانه و همه باورهای خرافی که بر پا کرده سد راه بشر در این گذار تاریخی شده است. ثالثا، سرمایه داری همراه با رشد و تکامل خود، طبقه بالنده ای را در مقابل خود شکل می دهد و انسجام می بخشد. طبقه ای که با فروش نیروی کار خود، خون به رگهای سرمایه داری می ریزد و ارزش تولید می کند.

طبقه ای که هیچ منفعتی در نظام طبقاتی و استثمار انسان از انسان ندارد و هیچ چیز برای از دست دادن ندارد مگر زنجیرهای بردگی اش. طبقه کارگر. این طبقه پتانسیل رهبری انقلاب اجتماعی در عصر سرمایه داری و هدایت نوع بشر در گذار به یک نظام اقتصادی - اجتماعی بالاتر را دارد. و بالاخره اینکه، مقدمه چنین گذاری به ناگزیر سرنگونی قهرآمیز نظام سرمایه داری و برقراری حاکمیت طبقه کارگر یا دیکتاتوری پرولتاریا خواهد بود. اینها تئوری های نو و بیسابقه ای بودند که مارکس و انگلس در جریان شرکت مستقیم و تلاش برای ایفای نقش رهبری در مبارزات طبقاتی، نبردهای سیاسی و نظامی، تدوین کردند.

بینش مارکس و انگلس، یک بینش جهانی بود. یک بینش انترناسیونالیستی. چنین بینشی در واقعیت دنیای معاصر ریشه داشت. سرمایه داری یک نظام در حال گسترش و همه جا گیر است. یک نظام جهانی با پیوندها و ارتباطات و نهادهای در هم تنیده جهانی. با منافع مشترک بین المللی و همزمان تضادها و رقابتهای بین المللی. طبقه نوینی در نتیجه توسعه سرمایه داری در سراسر دنیا شکل گرفته نیز یک طبقه جهانی است که منافع اساسی اش با سرنگونی کل نظام جهانی سرمایه داری تحقق می یابد. طبقه کارگر یک طبقه جهانی است حتی اگر در زبانها و مرزها و رنگها و فرهنگهای مختلف تقسیم شده باشد. به قول مارکس: «کارگر انگلیسی به کارگر هندی نزدیکتر است تا به سرمایه دار انگلیسی.» بر پایه همین بینش انترناسیونالیستی بود که مارکس و انگلس به همراه جمعی از رهبران و فعالان جنبش کمونیستی دوران خود، «سازمان بین المللی کارگران» را در اروپا تشکیل دادند. ایده تاسیس «انترناسیونال اول» از همین بینش ناشی می شد. آیا در دوران مارکس و انگلس، تفکرات ناسیونالیستی و تعصبات قومی و حتی محلی گرایی در بین کارگران و رهبران جنبش کارگری وجود نداشت؟ آیا این جور مرزبندی ها مانعی در راه اتحاد انترناسیونالیستی طبقه کارگر نبود؟ حتما چنین بود. مهم اینست که در چنان فضایی مه آلودی، مارکس و انگلس توانستند واقعیت اساسی یعنی جهانی بودن طبقه کارگر را ببینند و برای تغییر دنیا به آن اتکاء کنند. درک انترناسیونالیستی، درکی فراتر و متفاوت از همکاری و همیاری مبارزاتی «کارگر انگلیسی» و «کارگر هندی» است. انترناسیونالیسم یعنی یک طبقه واحد (پرولتاریا یا طبقه کارگر)، یک هدف واحد (سرنگونی نظام جهانی سرمایه داری و ایجاد دنیای کمونیستی) و یک مبارزه واحد (اگر چه به شکل انقلابات گوناگون و ناموزون در کشورهای مختلف جریان یابد).

مارکس و انگلس به ضرورت قهر در انقلاب اجتماعی و نقش تعیین کننده آن در سرنگونی کهنه و برقراری نو پی بردند. این درسی بود که تاریخ انقلابات گذشته و پراتیک مبارزات معاصر به آنان آموخت. آنان نه عاشق جنگ بودند، نه تشنه انتقام. اما

اولین گام های پیروزی انقلاب کمونیستی داشتند و آن را در کشورهای پیشرفته سرمایه داری آن زمان اروپا نظیر انگلستان انتظار می کشیدند صورت واقعیت نیافت. حتی می توان احساس کرد که فرایند پیروزی انقلاب جهانی پرولتاری در آثار آنان خیلی کوتاهتر از آن چیزی است که در عمل جریان دارد. جالب اینجاست که احکام مارکس درباره دو گسست و سرنگونی چهار کلیت، خود نشانه و تاکیدی بر عمق و گستره عظیم این تحول اجتماعی و لاجرم درازمدت بودن آن است. آیا این عدم تطابق ها و کاستی ها می تواند نشانه دست کم گرفتن ظرفیت های نظام سرمایه داری در مدیریت بحران ها و ارائه طرح های بقاء و احیای خود باشد؟ آیا می توان رد پای نوعی دیدگاه جبرگرایانه تاریخی در مورد «پیروزی محتوم پرولتاریا» علیرغم محدودیت ها و ضعف های عینی و ذهنی طبقه کارگر در انقلابات معین و مقاطع مشخص مبارزات جهانی را در آن جست؟ می دانیم که گرایشاتی از این دست در تجربه چپ و جریانات مارکسیستی طی ۱۵۰ سال گذشته بروز کرده است. بروز گرایشات نادرست و وجود ناخالصی ها و ناخوانی ها در تئوریهای اساسا صحیح و پراتیک های اساسا انقلابی اجتناب ناپذیرند. بینش و روش صحیح در این موارد، شناخت کم و کیف و ریشه های بروز این گرایشات و یافتن راه حل نقدانه برای غلبه بر آنهاست.

مارکسیسم مذهب نیست که جامد و تغییر ناپذیر باشد و مارکس و انگلس هم پیامبر نیستند که طبق خرافات مذهبی بی اشتباه بوده یا حرفشان ختم کلام باشد. دنیا تغییر می کند. شرایط عینی تغییر می کند. ایده ها و نظرات نیز دستخوش دگرگونی می شود. نکته اینجاست که کماکان شرایط پایه ای تکوین مارکسیسم تغییر نیافته است. سرمایه داری کماکان پا برجاست و بر دنیا حاکم است. استثمار و همه پدیده های برخاسته از نظام بهره کشی انسان از انسان برقرار است. طبقه کارگر جهانی کماکان موجودیت دارد. تضادهای بنیادین این نظام به هیچ وجه رفع نشده است. رقابتها و درگیری ها و جنگهایی که زاینده منافع قدرتهای سرمایه داری است جریان دارد. فقر و فلاکت، جهل و خرافه، ستمگری ملی و جنسیتی، تخریب محیط زیست، ابعاد بیسابقه ای به خود گرفته است. مبارزات طبقاتی و انقلابات اجتماعی افت و خیزهای بسیاری را از سر گذرانده اند. طبقه کارگر جهانی تجربه پیروزی های سیاسی، تلاش برای ساختن جامعه نوین، و نیز از کف دادن قدرت و شکست و عقبگرد در برابر بورژوازی را به دست آورده است. همه اینها یعنی تغییرات عمیق عینی و ذهنی در دنیا نسبت به شرایطی که مارکس و انگلس در آن بسر می بردند. طی بیش از ۱۵۰ سال، مارکسیسم نیز باید دستخوش دگرگونی می شد و تکامل می یافت که یافت. و این جریان ادامه دارد. موفقیت نسل نوین مارکسیستها در تحقق اهدافشان نه فقط در گرو فهم جوهره و مبانی پایه ای مارکسیسم و مسلح شدن به بینش و روش مارکس و انگلس است بلکه به پیگیری و درک تکامل مارکسیسم وابسته است. کاری که بدون درآمیختن تئوریهای مارکسیستی با پراتیک انقلابی و محک زدن آنها در هر گام میسر نیست.

جمعبندی همه جانبه ای از آن ارائه دادند. آنان در این کتاب، قهر انقلابی طبقه کارگر را ستایش کردند، ضرورت آن را نشان دادند و مضمون و ویژگی های اولین حکومت کارگری دنیا، اولین شکل دیکتاتوری پرولتاریا که جایگزین دیکتاتوری بورژوازی شد، را تشریح کردند. این پراتیک منحصر به فرد انقلابی، تئوری ها و ایده های «مانیفست کمونیست» و دیگر آثار مارکس و انگلس در مورد انقلاب اجتماعی، دیکتاتوری پرولتاریا و فرایند گذار به کمونیسم را صیقل داد و شفاف تر کرد.

حالا که به آثار مارکس و انگلس رجوع می کنیم از روشن بینی و عمق مباحث آنان در تشریح دیالکتیکی کارکرد سرمایه و یا تجزیه و تحلیل ماتریالیستی تحولات و وقایع مهم تاریخی شگفت زده می شویم. حتی بخشهایی از «مانیفست کمونیست» در مورد حرکت جهانی سرمایه داری با نگاه به آنچه امروز تحت عنوان «جهانی شدن» در برابرمان جریان دارد به نظر پیشگویانه می رسد! که این در واقع نتیجه تحلیل صحیح علمی مارکس از جوهر و دیالکتیک حیات و حرکت یک پدیده کماکان موجود یعنی سرمایه است. در عین حال با این واقعیت مواجه می شویم که مارکس و انگلس تصویری از سوسیالیسم و فرایند گذار به کمونیسم ارائه نداده اند، در این زمینه به تدوین اصول کلی حاکم بر جامعه آینده و خطوط کمرنگی از این دورنما بسنده کرده اند که جز این هم انتظار نیست. در دهه های پایانی قرن نوزدهم پراتیک مبارزه طبقاتی هنوز چنان شرایطی را در هیچ جای دنیا بوجود نیاورده بود تا مارکس و انگلس بتوانند در پرتو تجربه زنده یک انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم، تئوری تدوین کنند و دورنما ترسیم کنند. با وجود این، احکامی که مارکس در مقدمه «مبارزه طبقاتی در فرانسه ۱۸۵۰-۱۸۴۸» در مورد دیکتاتوری پرولتاریا ارائه کرد آنچنان فراگیر و دورنگرانه است که می توان تجربه مقاطع مختلف حیات هر یک از انقلابات سوسیالیستی و عملکرد تمامی دولتهای پرولتاری را با آن سنجید. به گفته مارکس معیار و جهت گیری دیکتاتوری پرولتاریا، گسستن از مناسبات سنتی و کهن مالکیت و گسستن از مناسبات و ایده های سنتی و کهن است. دیکتاتوری پرولتاریا باید برای سرنگونی کلیه تضادهای طبقاتی، سرنگونی کلیه مناسبات تولیدی که تضادهای طبقاتی از آن سرچشمه می گیرد، سرنگونی کلیه مناسبات اجتماعی که بر آن مناسبات تولیدی استوار است و سرنگونی کلیه ایده ها و ارزشهایی که از آن مناسبات اجتماعی برمی خیزد، است. همانطور که بعد از دوره حیات مارکس و انگلس، تجربه انقلابات پرولتاری در قرن بیستم نشان داد در دوران گذار سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا، یک رشته مناسبات و نهادهای کهنه به سرعت در هم می شکنند و ناپدید می شوند. یک رشته مناسبات و نهادهای کاملاً نو جوانه می زنند و به دنبال فضای مساعد برای رشد و تکامل می گردند. یک رشته مناسبات و نهادهای کهنه در شکل و یا مضمون دستخوش دگرگونی می شوند و راه متناقض دگرذیبی و زوال و یا انطباق و بقاء را در پیش می گیرند. این دوران گذاری پر تضاد، پیچیده، متناقض و لبریز از مبارزات قهرآمیز و مسالمت آمیز طبقاتی است که امکان شکست طبقه کارگر و عقبگرد کل فرایند انقلاب در آن وجود دارد. به هر حال تصویر و تصویری که مارکس و انگلس از

## ایده های اساسی مارکسیسم

### احسان تفکری

دوباره شبی در گشت و گذار است! دشمنان ما که اینطور می گویند. حراست کارخانه ها و دانشگاه ها به دست و پا افتاده اند. بخش پیگیری و سرکوب جریان چپ در وزارت اطلاعات فعال شده است. مطبوعات حکومتی در مورد ظهور «ننو مارکسیستها» در جنبش دانشجویی هشدار می دهند. قضیه چیست؟ چه شد آن عربده های «مرگ کمونیسم»؟ چه شد آن تئوری بافی ها و رجزخوانی ها در اثبات «پایان کار مارکسیسم»؟ در این کشور نسلی از کمونیستها را به خاک و خون کشیدند و علیه ایده ها و آرمانهایشان لجن پراکنی کردند و تخم خرافه و ارتجاع و تعصب مذهبی پاشیدند ولی باز این بذر، جوانه داده است. و ما می پرسیم چرا چنین شده؟ این پرسشی از حاکمان ضد کمونیست نیست. این پرسش از شخصیتها و نیروهای بورژوای ملی - مذهبی یا مدرنی که از دیرباز رسالت اصلی خود را مقابله با نفوذ کمونیسم در جامعه قرار داده اند هم نیست. این را از خود می پرسیم. از شمار روزافزون کارگران و دانشجویان جوانی که به مارکسیسم می گریند و آرمان رهایی و علم انقلاب را زیر این پرچم جستجو می کنند. پاسخ صحیح به این سوال، دریچه ای است بر فهم عمیقتر مارکسیسم. بر درک روشنتر از مبانی و سرفصل های درک مارکسیستی.

مارکس در آخرین بند از تزهائش درباره نظرات فوئرباخ فیلسوف ماتریالیست آلمانی هم عهد خود، جمله نقادانه و روشنگرانه ای را روی کاغذ آورد: «فلاسفه دنیا را تفسیر می کنند اما مساله، تغییر آن است.» این جمله کوتاه، جوهر سر زندگی و جذابیت ماندگار مارکسیسم برای کسانی است که از مناسبات حاکم بر دنیای امروز رنج می برند و آگاهانه در پی دگرگون کردن این مناسبات و شرایط هستند. کاری که مارکسیسم می کند حکایت رنج ها نیست. ذکر مصیبت نیست. فلاکت و تباهی ناشی از استثمار و ستم و بیعدالتی را زندگی از صبح تا شب به اکثریت جامعه یادآور می شود. کار مارکسیسم نشان دادن رابطه درونی همه اینها و ربط اساسی این شرایط با ساختار اجتماعی - اقتصادی و ساختار طبقاتی جامعه است. کار مارکسیسم تشریح عینی و دیالکتیکی جامعه با هدف دگرگون ساختن آن است. مارکسیسم، علم انقلاب کردن است. قدرت مارکسیسم در ماتریالیستی بودن، دیالکتیکی بودن، پویا و متحول بودن، بیرحمانه علمی بودن و انقلابی بودن است. کسانی که در مسیر شناخت جامعه بشری و دگرگونی ریشه ای آن گام می گذارند، دیر یا زود با مارکسیسم سر و کار پیدا می کنند. دیر یا زود می فهمند که باید تکلیف خود را با مارکسیسم روشن کنند. این را همه چپی ها، همه کارگران و دانشجویانی که بنوعی خود را پیرو نظرات و ادامه دهنده راه مارکس می دانند، در زندگی مبارزاتی شان تجربه کرده اند. این فرایندی است که امروز جوانان حساس نسبت به مسائل و معضلات اجتماعی، حتی اگر تازه پا به عرصه مطالعه و مبارزه سیاسی گذاشته باشند، از سر می گذرانند.

یک ویژگی آنچه بر آن نام نو مارکسیسم نهاده اند اینست که

متاثر از «مارکسیسم علنی» و ضد مارکسیسم علنی است. نسل جوان چپ، تئوری های مارکسیستی را عمدتاً در آن چارچوبی می شناسد که انتشار علنی و قانونی محدود آثار مارکس و انگلس و البته انتشار گسترده آثار ضد مارکسیستی در جمهوری اسلامی اجازه می دهد. این محدودیت شناخت به ویژه در مورد پراتیک مارکسیسم در انقلابات قرن بیستم وجود دارد. به جرات می توان گفت که نسل جوان از شناخت عمیق و جمعبندي دیالکتیکی و ماتریالیستی از پیروزی و شکست این انقلابات محروم مانده است. آنچه هست، شناختی بریده بریده، لبریز از تحریف، سطحی نگرانه و نتیجتاً ناکارآمد از این تجارب عظیم تاریخی است. این نشان می دهد که نظام حاکم ممکن است مارکسیسم در حیطه تئوریک و آکادمیک را تا حدی تحمل کند اما بدون شک پراتیک مارکسیسم را بر نمی تابد و برای جلوگیری از به عمل درآوردن تئوریهای انقلابی مارکسیستی از هیچ کاری رویگردان نیست. بدون تجربه اندوزی و جمعبندي، بدون تثبیت دستاوردها و درس گرفتن از شکستها، مارکسیسم نمی تواند تکامل یابد و مارکسیستها نمی توانند در صحنه مبارزه سیاسی پیشرفت کنند. دستیابی به این جمعبندي ها و شناخت این دستاوردها و شکستها، یکی از کارهای حیاتی برای رشد و جهش تکاملی جنبش نوین چپ ایران است.

مارکسیسم محصول مبارزه طبقاتی بود (و هست). اما نه فقط این. مارکسیسم، همزمان محصول و متأثر از مبارزه تولیدی بشر برای دگرگون کردن دنیای مادی و نیز آزمون های علمی بود (و هست). مارکس و انگلس، ایده های عدالت خواهانه، ضد ستمگری، پیشرفت طلبانه و نوگرایانه ای که به ناگزیر در جریان مبارزات اجتماعی و کشاکش های طبقاتی شکل می گیرد را با بهره گیری از یک بینش و روش ماتریالیستی و دیالکتیکی و علمی، تکامل و سمت و سو دادند. در جریان این کار، و تحت تأثیر پراتیک زنده مبارزات طبقاتی و انقلابات سیاسی که در اروپای پایان قرن نوزدهم جریان داشت و نیز پیشرفتهای و اکتشافات راهگشای علم در همان دوره، بینش و روش مارکس و انگلس صحیحتر و تکامل یافته تر شد. پیش از آنکه مارکس، مارکس شود نظریه پردازان دیگری به نقد سرمایه داری پرداخته بودند، از منافع طبقه کارگر و زحمتکشان حرف زده بودند و حتی ایده های برابری جویانه و طرح هایی برای ساختن جامعه اشتراکی مطرح کرده بودند. بنابراین اهمیت و جنبه تعیین کننده تئوریهای مارکس، کشف وجود طبقات و مبارزه طبقاتی در جامعه بشری نبود. بلکه او با بینش و روشی که متکی به مبارزه طبقاتی جاری در بطن جامعه بود به این نتیجه گیری علمی رسید که اولاً، سرمایه داری جامعه بشری را به سطحی از تولید فرآورده ها و امکانات مادی رسانده که شرایط و زیربنای مادی برای گذار به سطح عالیتری از سامان دهی اجتماعی بوجود آمده است. برای نخستین بار در تاریخ، امکان مادی خلاص شدن از قرنها بهره کشی انسان از انسان، از ستمگری و نابرابری و فقر و فلاکت ایجاد شده است. یعنی می توان نظامی غیر طبقاتی (کمونیستی) ایجاد کرد که نیازهای همه جانبه معیشتی و فرهنگی و روحی نوع بشر را تامین کند.